مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش های اعتقادی

۷

فدک در فراز و نشیب

پژوهشی در مورد فدک در پاسخ به یک دانشور

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بسم الله الرحمن الرحیم

فدک در فراز و نشیب

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکزالحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فدک در فراز و نشیب: پژوهشی در مورد فدک در پاسخ به یک دانشور سنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -

عنوان قراردادی : مساله فدك و حديث انا معاشرالانبياء لانورث. فارسی.

عنوان و نام بدیدآور : فدك در فراز و نشیب: پژوهشی در مورد فدك در پاسخ به یك دانشور سنی/ علی حسینی میلانی؛ ترجمه هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: الحقایق، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۵۴ ص.: مصور (رنگی).

فروست : سلسله پژوهش های اعتقادی؛ ۷.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۱-۸۲-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۴۱ - ۱۴۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ - ۱۱ق.

موضوع : فدك.

شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه.

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۵ /ح۵۵م۵۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۴۸۷۸

ص :۱

اشاره

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام ، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، - با توطئه هایی از پیش مهیّا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام ، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نور اللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام ، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی ، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص:۱۱

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمـد للّه ربّ العالمین و الصـلاه و السـلام علی سیّدنا محمّـد و آله الطاهرین المعصومین و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین و الآخرین

پیش گفتار

چنـدی پیش، از طریق اینترنت نـامه ای از یـک دانشور اهـل سنّت را دریافت کردم که در ضـمن آن نامه از این جانب درباره ماجرای فدک درخواست گفت و گو کرده بود. وی در بخشی از نامه خود چنین نوشته بود:

... بـه شـرط آن کـه مـاجرای فـدک را تنهـا از منظری کـه شایسـته آن اسـت بنگریم و آن را بـا معیـار احسـاس و عـاطفه - که شایستگی قضاوت بین دو مدعی را ندارد - نسنجیم، بلکه نگرشی اندیشمندانه

ص:۱۵

بر آن داشته باشیم و با دیده انسانِ با انصافی که بر احساس خود گردن نمی نهد، آن را نظاره کنیم و نگاه خویش را سوی حق بداریم، و آن را بپذیریم، در نزد هر که باشد. البتّه بایستی این نگرش در پرتو منابع موثق و اخبار معتبر اهل سنّت باشد.

وی در بخش دیگری از نامه نوشته بود:

بایسته است که در این گفت و گو بی طرف و آزاداندیش باشیم و حقایق را آن گونه که هست و با بی طرفی تمام بیان کنیم؛ مانند هر مشکل دیگری که بین دو شخص به وجود می آید و نگاهی بر اساس معیارهای صحیح را می طلبد، تا به واقعیت و حقیقت دست یازیده شود.

پرسش های مطرح شده

این دانشور سنّی در بخشی از نامه خود پرسش هایی را مطرح نموده بود که چکیده آن ها چنین است:

۱ - چرا ماجرای فدک این همه مورد توجّه علمای شیعه قرار گرفته و حال آن که در تاریخ اسلام موضوعات شبیه به آن به فراوانی یافت می شود؟... آنان در پسِ این همه تلاش و توجّه در پی یافتن چه چیزی هستند؟

ص:۱۶

۲ - ادّعای زهرا در این ماجرا چند گونه است: گاهی مدّعی شده که فدک بخشیده پیامبر صلی اللّه علیه و آله (۱) است و گاه ادّعا نموده که فدک ارث است. علّت این گونه ادّعاها چیست؟ و چگونه می توان همه آن ها را با هم توجیه نمود؟

۳ - با آن که علی علیه السلام را محترم می شماریم، ولی او همسر زهرا (علیها السلام) است و گواهی او در این ماجرا - که شهادت یک نفر به تنهایی است - دلیل کافی نخواهد بود.

۴ - بی تردید ابو بکر به گوش خود شنیده بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقه.

ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما بر جا می ماند صدقه است.

از این رو بر او لازم بوده که به فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمل کند، و لذا فرق نمی کند که مدّعیِ ارث پیامبر، دختر او باشد یا

۱- ۱) علی رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

شخصی دیگر؟

۵ – حقیقت آن است که زهرا (علیها السلام) زنی همانند دیگر زنان و بشری مانند دیگران بوده است که گاه خوشنود می شود و گاه خشم می گیرد؛ حال چه می شود اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابو بکر خشم گرفته باشد؟

۶ – در برخی روایات ما آمده است: کسی که بر جنازه زهرا (علیها السلام) نماز خوانده، ابو بکر بوده و این موضوع نشانه خوشنودی او از ابو بکر است.

۷ – شیعیان چیزی از مِلک به عنوان ارث به زن نمی دهند، چنان که این موضوع در روایات آنان نیز مطرح شده است.

۸ – کلینی در کتاب کافی از ابو عبد اللَّه (امام صادق علیه السلام) نقل کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده اند:

و إنّ العلماء ورثوا الأنبياء، إنّ الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً... .

به راستی که علما و دانشمندان از پیامبران ارث می برند، همانا پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند... .

۹ - اگر در این ماجرا حق با زهرا (علیها السلام) بوده است، پس چرا هنگامی که علی (علیه السلام) به حکومت رسید فدك را باز پس نگرفت؟

مبانی پاسخ گویی

در پاسخ به موارد مطرح شده، این گونه نوشتم: بر هر پژوهشگر آزاداندیش و منصف، روشن و آشکار است که علمای شیعه دوازده امامی همواره با شرح صدر از هر پرسش و پژوهشی در مورد اندیشه و اعتقاد شیعه، که در ورای آن دست یازیدن به حق و پرده افکندن از چهره حقیقت بوده است، استقبال نموده اند.

آنان پیوسته در گفت وگوها و مناظره ها خود را به حفظ شؤون و آداب بحث و مناظره متعهّد دانسته اند و جز با استناد به شواهد روشن و استوار، و برگرفته از دلایل مورد اتّفاق دو طرف و یا اخبار موجود در مصادر و منابع قرون نخست و مورد اعتماد طرف مقابل سخن نرانده اند.

بدیهی است که در این بحث نیز با وجود حساسیت و اهمیّت بسیارش، همین شیوه و سیره، آشکار و هویدا خواهد بود. به طور کلّی پاسخ ما در چهار بخش بیان می گردد:

بخش یکم: نگاهی کوتاه به ماجرای فدک

بخش دوم: نقد و بررسی حدیث انحصاری

بخش سوم: نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

بخش چهارم: بررسی سه مورد مهمّ

از خداونـد می خواهم که به حق محمّـد و خانـدان مطهّرش علیهم السـلام مؤمنان را با این بحث سود بخشد و آن را وسـیله ای برای کسانی که شایسته هدایت هستند قرار دهد.

سیّد علی حسینی میلانی

ص:۲۰

بخش اول : نگاهی کوتا به ماجرای فدک

علّت توجّه خاص به مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام

بررسی مسائل صدر اسلام به طور عام، و مسائل مربوط به پاره تن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، حضرت زهرا علیها السلام به طور خاص همواره مورد اهتمام بزرگان علمای امامیّه بوده و هست، و البتّه ماجرای فدک از حساس ترین آن هاست.

حساسیت و اهتمام ویژه ما به قضایا و مسائل مربوط به حضرت زهرا علیها السلام به دو علت است:

نخست: به سبب یقینی بودن عصمت آن حضرت به استناد کتاب خدا و سنّت رسول او، و نیز جایگاه و منزلت آن بانوی بزرگوار در پیشگاه خدا، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و مؤمنان.

دوم: ارتباط جدّی و تنگاتنگ قضایای ایشان با مسئله امامت و خلافتِ پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

بسیار واضح است که توجّه خاص آن بانو و ائمّه اهل البیت علیهم السلام

و شیعیان ایشان از همان روز نخست به این ماجرا، از آن رو نبوده که سرزمین فدک در آن زمان باغ و بستانی بوده و ارزش اقتصادی در خور توجّه و محصولات زراعی بسیار از آن به دست می آمده، بلکه هدف از این اهتمام، آشکار نمودن موضوع دیگری است که با اصل و اساس دین و رویکرد مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد.

ولی خواسته شما در این پژوهش این است که گفت و گو با قطع نظر از جایگاه و منزلت زهرای بتول علیها السلام انجام شود و گفته ای که:

بایستی در این موضوع بی طرفانه عمل نماییم و فراموش کنیم که مدّعی این ماجرا زنی است که چون دخترِ پیامبر ماست، ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم و نزد ما و خدای متعال جایگاه و شأنی خاص دارد؛ همچنین فراموش کنیم که طرف مقابل او ابو بکر است که دشمن شیعه است و تا هنگامی که دشمن به شمار آید تمام بدی ها در او و تمام خطاها در اندیشه و نظر اوست؛ بلکه فقط بایسته است بگوییم: کلام و کردار محمّد صلی اللّه علیه و آله برتر از گفتار و رفتار همگان است و بس... .

آری باید به این مسئله «بی طرفانه» نگاه کنیم و «باید فراموش کنیم که مدّعی این ماجرا زنی است که ما او را دوست می داریم و بزرگش می شماریم» و او جایگاهی خاص دارد. همچنین باید موقعیّت

جغرافیایی، مساحت، عایدات و دیگر خصوصیات «فدک» را نیز فراموش کنیم.

امّا در مورد ارتباط این موضوع با مسئله امامت و ولایت و با توجّه به این دیـد، نمی توان چند نکته را نادیده گرفت و باید آن ها را در نظر داشت. اکنون ما به اختصار این مطلب را توضیح می دهیم.

ارتباط ماجرای فدک با امامت

همان گونه که اشاره شد، قضیّه فدک ارتباط تنگاتنگی با مسئله امامت دارد. از این رو دانشـمندان اسـلامی در طول تاریخ به این موضوع عنایت داشتند. به عنوان نمونه چند مورد را می آوریم:

۱ – نویسنده کتاب شرح المواقف در این زمینه چنین می نگارد:

فصل چهارم درباره امام به حق پس از رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله است. از نظر ما امام به حق پس از پیامبر خدا صـلی اللّه علیه و آله ابو بکر است و از نظر شیعه علی رضی اللّه عنه . ما بر عقیده خود دو دلیل داریم:

نخست آن که راه اثبـات امـامت یـا کلام خـدا و سـخن صـریحی است که از جانب پیامبر خـدا صـلی اللّه علیه و آله باشـد و یا اجماع و اتّفاق نظر بر بیعت. سـخن صـریحی از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله (در مورد امامت ابو بکر) وجود ندارد، چنان که خواهد آمد، ولی هیچ

اتّفاق نظری نیز از جانب امّت پیامبر جز بر ابو بکر یافت نمی شود... (۱).

بسیار واضح است که شریف جرجانی در این استدلال، به نبودِ هر گونه سخن صریح و بیان آشکار از سوی خدا و پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بر امامت ابو بکر اعتراف دارد. وی تنها دلیل بر امامت ابو بکر را اجماع و اتّفاق نظر امت می داند.

۲ - همچنین وی در جای دیگری از شرح المواقف چنین می نویسد:

فصل دوم درباره شروط امامت است.

عموم علمای ما بر این باورند که کسی اهلیّت و استحقاق امامت را دارد که در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا بتواند امور دین را برپا دارد و قادر باشد که اقامه حجّت نموده و شبهات وارده بر عقاید دینی را حل کند... همچنین بایستی شجاع باشد تا قدرت بر دفاع و حمایت از حوزه دین و حفظ حریم اسلام را با ثبات قدم در نبردها داشته باشد... .

همچنین امام باید عادل باشد تا بر کسی ستم روا ندارد، چرا که گاهی فاسق، اموال مردم را برای اهداف شخصی به کار می گیرد و حقوق دیگران را تباه می سازد؛ و نیز امام باید عاقل باشد تا

۱- ۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۴.

صلاحیّت تصرّف در امور شرعی و کشورداری را داشته باشد؛ و نیز امام باید بالغ باشد که عقل بچگی راه به جایی نبرد... .

این صفات هشتگانه یا پنجگانه، شروط معتبر امامت هستند که از طریق اجماع و اتّفاق نظر علما به اثبات رسیده است (۱).

آن سان که روشن است وی در این سخن نیز تصریح کرده است که شرط امامت علم و عدالت است و... البتّه این شروط با اتّفاق نظر علما به اثبات رسیده است...؛ هرچند بهتر است که شرط شجاعت در امام و «با ثبات قدم در نبردها بودن» را از شرایط امامت - که شریف جرجانی بدان اشاره نموده است - به فراموشی بسپاریم و حال و روز ابو بکر در جنگ احد (۲)، خیبر (۳) و... را یادآور نشویم(!!) (۴).

۱- ۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۴۹ - ۳۵۰.
۲ - ۲) برای آگاهی از ماجرای ابو بکر در این جنگ می توانید روایت ابو داوود طیالسی، ابن سعد، طبرانی، ابن حِبّان، دارقُطْنی، ابن عساکر، ضیاء مَقْدِسی و دیگران را در کنز العمال: ۱۰ / ۴۲۴ حدیث ۳۰۰۲۵ ببینید.
۳- ۳) برای آگاهی از ماجرای ابو بکر در جنگ خیبر به روایت احمد، ابن ابی شیبه، بزّار، طبری، حاکم، بیهقی، ضیاء مَقْدِسی، هیثمی و دیگران در کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۱ حدیث های ۳۰۱۱۷ - ۳۰۱۳۵ مراجعه کنید که روایات متعددی نقل کرده است.
۴ - ۴) شایان یادآوری است که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل تسنّن که محل تأمّل و دقّت نظر می باشند، علامت (!!) را نهاده ایم.

بخشش فدک به فاطمه علیها السلام به وسیله پیامبر صلی اللّه علیه و آله

آن چه به روشنی از روایات برمی آید این است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فدک را در حالی به فاطمه علیها السلام بخشیده که مِلک شخصی خودش بوده است؛ زیرا فدک زمینی نبوده که با تازاندن اسب و شتر و با جنگ و نبرد به دست آمده باشد.

در این جا دو ادّعا وجود دارد:

ادعای نخست

هر چیزی که این گونه به دست آمده باشد، مِلک شخص پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خواهد بود.

و این یک حکم اسلامی است که همه علما و دانشمندان بیان کرده اند که اینک برای اثبات این مطلب به خلاصه ای از کلام قُرْطُبی در کتاب تفسیر الجامع لأحکام القرآن بسنده می کنیم. در سوره حشر آمده است:

«وَ ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لکِنَّ اللّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» (۱).

ص:۲۸

۱- ۱) سوره حشر: آیه ۶ .

و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، (شما برای تصاحب) اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست.

قُرْطُبی در تفسیر این آیه می گوید:

خدای تعالی می فرماید: «وَ ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ» یعنی: آن چه را خداوند از اموال بنی نضیر به رسولش برگرداند «فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ» یعنی: و شما چهارپا بر آن نراندید.

واژه «ایجاف» مترادف «ایضاع» به معنای شتاب نمودن در حرکت و سواری با چهارپایان است، و مراد از چهارپا، شتر است.

می فرماید: شما برای به دست آوردن آن، هیچ سختی و زحمتی را تحمّل نکرده اید، و به خاطر آن با جنگ و مشقّت مواجه نشده اید مگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله که بر شتری - بعضی گفته اند: بر الاغی پوشیده از لیف خرما - سوار شده و آن جا را بدون درگیری فتح کرده، آنان را پراکنده نموده و اموالشان را گرفته است.

از این رو مسلمانان از پیامبر صلی اللّه علیه و آله خواستند که آن اموال را بین آنان تقسیم کنند، امّا این آیه نازل شد که: «وَ ما أَفاءَ اللّهُ...».

به این ترتیب خداوند متعال اموال بنی نضیر را مِلک شخصی

پیامبر صلی اللّه علیه و آله برشمرد و آن ها را در اختیار آن که خواسته بود قرار داد و پس از این اختصاص، پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن اموال را میان مهاجران تقسیم نمود.

در صحیح مسلم از عمر این گونه نقل شده است:

اموال بنی نضیر از جمله اموالی بود که خداوند به پیامبرش برگرداند و از آن هایی بود که مسلمانان بر آن اسب و شتر نرانده بودند و به پیامبر صلی اللّه علیه و آله اختصاص داشت.

این روایت بیان می دارد که آن اموال به شخص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تعلّق داشته و اصحاب نصیبی از آن نداشته اند (۱).

نکته مهم در این جا این است که آیه مبارکه ادّعای نخست ما را که همان کبرای قضیّه است تأیید می کند، اگر چه بین مفسّران این سخن به میان آمده که آیا اموال بنی نضیر این گونه بوده است یا نه؟

در سخن فخر رازی در تفسیر این آیه همین مسئله آمده، آن جا که ردّ این مطلب را از مفسّران نقل کرده و فقط فدک را مصداق آیه مبارکه قرار داده است. در این صورت ادّعای دوم به اثبات می رسد.

ص:۳۰

۱- ۱) تفسیر قُرْطُبی، الجامع لأحکام القرآن: ۹، الجزء ۱۸، ص ۹ - ۱۰.

ادّعای دوم

اکنون برای اثبات ادّعای دوم متن عبارت فخر رازی را نقل می نماییم؛ وی می نویسد:

در تفسیر آیه مورد بحث این پرسش مطرح است که: اموال بنی نضیر بعد از جنگ و نبرد به دست آمده است، زیرا آنان مدّتی را در محاصره به سر برده و جنگیده اند و کشته داده اند آنگاه بر ترک سرزمین خود مصالحه کرده اند. از این رو لازم است که آن اموال غنیمت به شمار آید نه جزء اموال فیء.

در پاسخ به این پرسش مفسّران دو وجه را بیان نموده اند:

۱ – این آیه درباره آبادی های بنی نضیر نازل نشده است، چرا که به وسیله مسلمانان بر آن ها اسب و شتر تازانده شد و آنان مدّتی را در محاصره رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و مسلمانان بودند، لذا شاید این آیه درباره فدک نازل شده است، زیرا ساکنان فدک سرزمین خود را ترک نمودند و آبادی ها و دیگر اموال آن ها بدون جنگ و نبرد در اختیار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قرار گرفت... (۱).

کوتاه سخن آن که هر آن چه بدون نبرد و ستیز و به صورت

۱- ۱) التفسیر الکبیر: ۱۵ / ۲۸۴.

مصالحه در اختیار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قرار گرفته، مِلک شخصی ایشان بوده و فدک نیز از این قبیل است؛ همچنان که رازی به نقل از مفسّران بدان تصریح کرده است.

البتّه به این مطلب در سخنان بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن از جمله حدیث نگاران و مغازی نویسانی مانند زُهْری و ابن اسحاق - چنان که از جوهری نقل شده است - (۱) و مورخان و جغرافی نویسان مانند یاقوت حموی تصریح شده است.

یاقوت حموی درباره فدک چنین می نویسد:

در منطقه حجاز روستایی است که از آن جا تا مدینه دو یا سه روز راه است. خداوند این روستا را در سال هفتم بدون نبرد و به صورت فیء در اختیار پیامبرش قرار داد. این ماجرا هنگامی بود که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به خیبر رفته و قلعه های آن را فتح نمود. فقط سه قلعه باقی ماند تا آن که حضرتش با محاصره کار را بر آنان سخت کرد.

آنان پیکی نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرستادند و درخواست نمودند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن ها را به حال خودشان واگذارد تا سرزمین خود را ترک کنند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز با آنان چنین رفتار کرد.

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

این خبر به اهالی فدک رسید، آنان نیز پیکی به جانب پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرستادند و درخواست کردند که با پذیرفتن نصف محصولات و اموالشان با آنان مصالحه کند. پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله این مصالحه را پذیرفت. از این رو بر آن جا هیچ اسب و شتری تازانده نشد و فدک به شخص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تعلق گرفت.

در آن جا چشمه ای جوشان و درختان نخل بسیاری است. این همان جا است که فاطمه رضی اللّه عنها در مورد آن به ابو بکر گفت که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آن را به او بخشیده است. ابو بکر رضی اللّه عنه پاسخ داد: بر این مطلب شاهد می خواهم.

البته این ماجرا خود قصه جداگانه ای دارد، تا آن که پس از ابو بکر عمر بن خطّاب حکومت را به دست گرفت و سرزمین هایی فتح شد و مسلمانان گشایشی یافتند و توانگر شدند، و عمر به اجتهاد خود تصمیم گرفت که آن را به ورثه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله باز گرداند. ولی علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه و عبّاس بن عبد المطلب بر سر آن اختلاف پیدا کردند.

علی می گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن را در زمان حیاتش برای فاطمه علیها السلام قرار داده است، اما عبّاس این سخن را نمی پذیرفت و می گفت: این مِلک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده و من وارث او هستم.

ص:۳۳

آنـان اختلاف خـود را نزد عمر بردنـد و او از حکم و داوری بین آن دو خودداری کرد و گفت: شـما دو نفر خودتـان شأن و موقعیّت خود را بهتر می دانید. من این مسئله را به خود شما واگذار می کنم.

سرانجام هنگامی که عمر بن عبد العزیز حکومت را به دست گرفت نامه ای به فرماندار خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند... (۱).

همچنین در مراصد الاطلاع آمده است:

فـدک روسـتایی است در حجاز که از آن جا تا مـدینه دو یا سه روز راه است و خداونـد آن را بـدون نبرد به پیامبرش واگـذار نموده است و در آن چشمه ای جوشان و... است (۲).

آری، همـان گونه که ملاحظه نمودیـد در سـخن یـاقوت حموی در مورد فـدک آمـده است که امیر مؤمنان علی علیه السـلام فرمود: «پیامبر در زمان حیاتش فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده است».

همچنین از عبّاس نیز نقل کرده که آن جا مِلک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده و من وارث او هستم.

۱- ۱) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۱ شماره ۹۰۵۳.

۲- ۲) مراصد الاطلاع علی الأمکنه و البقاع: ۳ / ۱۰۲۰.

این دو مطلب به حدیثی که مسلم در صحیح آورده اشاره دارد که در ادامه آن را نقل خواهیم کرد.

واضح است که نقل کننده قصد داشته است که به سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام و عبّاس استدلال کند که فدک مِلک شخصی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده است، زیرا در غیر این صورت عبّاس نمی توانسته مدّعی شود که از باب ارث بردن مستحق آن است.

به این ترتیب، از آن چه بیان داشتیم روشن شد که به دلالت کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، فدک مِلک شخصی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بوده است و امیر مؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام از آن رو آن را مطالبه کرده اند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله «در زمان حیاتش آن را برای فاطمه علیها السلام قرار داده بود» و بدین گونه جای هیچ شک و تردیدی در این موضوع نمی ماند، نه در کبرای قضیّه و نه در صغرای آن.

افزون بر این در روایات آمده است:

بخشش فدک از سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به حضرت صدیقه کبری علیها السلام به فرمان خدای متعال بوده است... .

شهرستانی در کتاب ملل و نحل به این مطلب اشاره نموده است آن جا که می نویسد:

ص:۳۵

اختلاف شـشم درباره فـدك و ارث بردن از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و ادّعای ارث بردن فاطمه علیها السـلام و تملیک شدن آن در ادّعای دیگر اوست (۱).

بنا بر این حضـرت زهرا علیها السـلام مدّعی بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فدک را به او بخشیده است. این مطلب در منابع دیگر نیز مانند تفسیر رازی ، الصواعق المحرقه ، الریاض النضره ، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی و... آمده است.

البتّه ادّعـای آن بـانوی گرامی بـا دلا‌یلی که حتّی از طریق اهـل تسـنن نیز می توان بر آن ارائه کرد به یقین صـحیح است. زیرا هنگامی که از سوی خدای متعال این آیه شریفه نازل شد که:

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (۲).

حق ذوی القربی را بپرداز.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا نمود... .

این موضوع را پیشوایان و حافظان نامدار حدیث اهل تسنن روایت نموده اند که از جمله آنان می توان افرادی را نام برد:

۱- ۱) الملل و النحل: ۱ / ۱۳.

۲- ۲) سوره اسراء: آیه ۲۶.

ابو بکر بزار (متوفای ۲۹۱)

ابو یعلی موصلی (متوفای ۳۰۷)

ابن ابی حاتِم رازی (متوفای ۳۲۷)

ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)

ابو القاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)

ابن نجّار بغدادی (متوفای ۶۴۳)

نور الدین هیثمی (متوفای ۸۰۷)

شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)

علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) و جمعی دیگر (۱).

بنا بر آن چه بیان شد، تا این جا سه موضوع ثابت شد:

۱ - رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است.

۱- ۱) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳، مجمع الزوائد: ۷ / ۴۹، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۸۸، کنز العمّال: ۳ / ۷۶۷.

۲ – این بخشش به فرمان خدای متعال بوده است.

۳ – ابو بکر فدک را به زور و اکراه از فاطمه علیها السلام گرفته است.

آری، از این روست که افرادی مانند نویسنده کتاب الصواعق المحرقه این ماجرا را قطعی دانسته و نوشته است:

إنّ أبا بكر انتزع من فاطمه فدكاً.

به راستی ابو بکر فدک را به زور از فاطمه علیها السلام گرفت (۱).

همچنین تفتازانی هنگامی که موضوع بازگرداندن فدك را به فرزندان فاطمه علیها السلام توسّط عمر بن عبد العزیز نقل می کند – که در ادامه روایتش را نقل خواهیم کرد – می نویسد:

ثمّ ردّها عمر بن عبد العزيز أيّام خلافته إلى ما كانت عليه.

آنگاه عمر بن عبد العزیز در روزگار حکومتش فدك را به آنان که تعلّق داشت بازگرداند (۲).

تا این جا روشن شد که:

حضرت زهرا علیها السلام مالك و صاحب ید بر فدك بوده و در این موضوع هیچ معترضی نداشته است، بلکه تنها ابو بکر شاکی این ماجرا

۱– ۱) الصواعق المحرقه: ۳۱.

۲– ۲) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۹.

بوده و او نیز این ملک شخصی را از دست مالک آن به ستم ستانده، و باید بر این کردار خود دلیل اقامه کند.

مطالبه فدک و ارائه دلیل

نویسنده نامه در فرازی دیگر می نویسد:

ما به جهتی دیگر نمی توانیم این مطلب را از او (یعنی حضرت زهرا علیها السلام) بپذیریم، و آن جهت لزوم عدالت بین فرزندان است.

در پاسخ به این بخش از نامه کافی است بگوییم که این سخن اعتراض به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است در آن چه فرموده و انجام داده؛ چرا که روایات و اخبار بسیاری دلالت دارند بر این که آن حضرت صلی اللّه علیه و آله این کار را به پیروی از کلام خدای متعال که می فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (۱) انجام داده است، چنان که دانستید.

افزون بر این، باید گفت که این سخن، مشکل تصرّف فدک توسّط ابو بکر را حل نمی کند، زیرا به هر حال تصرّف در ملک غیر است و همین موضوع بحث کنونی ماست: یعنی مطالبه فدک و ارائه دلیل.

هنگامی که فدک به وسیله ابو بکر تصرّف شد، حضرت زهرا علیها السلام

۱- ۱) سوره اسراء: آیه ۲۶.

بر این رفتار اعتراض کرد و مِلک خویش را طلب نمود. ابو بکر در پاسخ، از ایشان شاهد و دلیل خواست تا ثابت شود که فدک مِلك شخصی و عطای پدر بزرگوار ایشان است(!!).

بدیهی است که در احکام اسلام - در فقه تمام فرق و مذاهب آن - بیان شده است که از کسی که مِلکی در اختیار اوست دلیل و شاهد طلب نمی شود، بلکه ارائه دلیل بر آن کسی لازم است که خلاف آن ملکیّت را ادّعا می کند.

این موضوع چنان روشن است که حتّی کسانی که اندکی از تعالیم شریعت اسلام را آموخته اند نیز آن را می دانند. از این رو اگر ابو بکر این حکم را می دانسته و خلاف آن عمل کرده است «ظالم» و اگر نمی دانسته «جاهل» است... .

البتّه پیش از این بیان شد که به اتّفاق همه دانشمندان کسی که ظالم و یا جاهل باشد هرگز شایستگی امامت را ندارد. پس با کمال بی طرفی ملاحظه می کنید که چگونه مسئله فدک به امامت مسلمین ارتباط دارد!

با این حال، آن بانو به عنوان شاهد امیر مؤمنان علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امّ ایمن را نزد ابو بکر آورد تا آنان گواهی دهند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فدک را به آن گرامی بخشیده است... .

البتّه این قضیّه در روایت ابو سعید خُدری و ابن عبّاس - چنان که

در مصادر عامه آمده - نیز نقل شده است (۱).

آری فقط اینان بودند که به چشم خود دیدند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فدك را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیده است، زیرا آن حضرت این بخشش را در منزل آن بانو و در حضور این گرامیان انجام داده بود، نه در مسجد و در میان مردم.

جایگاه شاهدان مسئله فدک

همگامی و همراهی علی علیه السلام با حق

از جمله احادیث قطعی که درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده این حدیث است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده است:

علی مع الحق و الحق مع علی... .

علی با حق است و حق با علی است.

این حدیث از روایات قطعی است که بیش از بیست تن از صحابه آن را روایت کرده اند، از جمله:

امیر مؤمنان علی علیه السلام ، ابو بکر، ابو ذر، عمّار، عبد اللَّه بن عبّاس، ابو سعید خُدری، سلمان، ابو ایّوب انصاری، جابر بن عبد اللَّه، سعد بن ابی وَقّاص، عایشه، امّ سَلَمه و... .

۱- ۱) الدر المنثور: ۵ / ۲۷۳ و ۲۷۴.

این حـدیث را بیش از یکصد نفر از حافظان، عالمان و محدّثان اهل تسـنن آورده اند که برخی از نامداران و موثّقین آن ها در نظر اهل تسنّن عبارتند از:

۱ - تِرمذی با سند خود از امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه نقل می کند که علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سخنی فرمود:

رحم اللّه عليّاً، اللهمّ أدر الحق معه حيث دار.

رحمت خداوند بر علی باد، خداوندا! حق را بر گرد علی قرار ده هر جا که هست (۱).

۲ - حاکم نیشابوری این حدیث را با سند خود روایت نموده است. وی پس از نقل آن می گوید:

این حدیث با شرط مسلم صحیح است ولی مسلم و بُخاری آن را نقل نکرده اند (۲).

همچنین با سند خود نقل می کند که عمره دختر عبد الرحمن می گوید:

۱- ۱) صحیح تِرمذی: ۵ / ۵۹۲ حدیث ۳۷۱۴.

۲- ۲) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴ و ۱۳۵ حدیث ۴۶۲۹.

هنگامی که علی علیه السلام قصد عزیمت به بصره را داشت به منزل امّ سَلَمه، همسر پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد تا با او وداع کند.

امّ سَلَمه به او گفت: در سایه حفظ و حمایت خداوند به سفر برو.

سوگند به خدا! که یقیناً تو بر حق هستی و حق با توست؛ و اگر (فرموده رسول خدا صلی اللّه علیه و آله) نبود و دوست نمی دارم فرمان خدا و رسولش را سرپیچی کنم - زیرا که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ما را امر فرموده در خانه هایمان بمانیم - به طور حتم همراه تو می آمدم، امّا به خدا سوگند! کسی را که برتر و عزیزتر از جان من است، پسرم عمر را همراه تو خواهم فرستاد.

حاکم پس از نقل این حدیث - که سومین حدیث در این مورد است - می نویسد:

همه این احادیث با شرط مسلم و بُخاری صحیح هستند، گرچه هیچ یک این احادیث را نقل نکرده اند (۱).

البتّه ذهبی نیز در این مورد با حاکم هم نظر است.

۳ - ابو یعلی این حدیث را از ابو سعید خُدری این گونه نقل کرده است:

۱- ۱) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹ حدیث ۴۶۱۱.

همراه عدّه ای از مهاجران و انصار در خانه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و در نزد ایشان بودیم که فرمود:

ألا اخبرکم بخیارکم؟

آیا به شما خبر بدهم که بهترین شما چه کسانی هستید؟

پاسخ دادند: آری.

فرمود:

الموفون، المطیّبون، إنّ اللّه یحبّ الحفی التقی.

وفا کنندگان به عهد و پاکیزگان. همانا خداوند تقواپیشگانِ نکته سنج را دوست می دارد.

ابو سعید می گوید: در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا عبور کرد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

الحق مع ذا، الحق مع ذا.

حق با این شخص است، حق با این شخص است (۱).

۴ - بزّار نیز این حدیث را نقل کرده است. وی می گوید که سعد بن ابی وَقّاص در ضمن صحبت با معاویه به وی گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

۱- ۱) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۴.

علی مع الحق.

علی با حق است.

یا حضرتش فرمود:

الحق مع علی حیث کان.

حق با علی است هر گونه که باشد.

معاویه پرسید: چه کسی این سخن را از پیامبر شنیده است؟

سعد پاسخ داد: پیامبر صلی اللّه علیه و آله این سخن را در خانه امّ سَلَمه فرموده است.

پس معاویه شخصی را نزد امّ سَلَمه فرستاد و این موضوع را از وی پرسید.

او در پاسخ گفته بود: آری، این سخن را پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در خانه من فرمود... (۱).

۵ - طبرانی نیز نقل کرده که امّ سَلَمه همواره می گفت:

علی بر حق است، هر که از او پیروی کرد از حق پیروی کرده و هر که او را رها نموده حق را ترک کرده است، این پیمانی است که پیش از این گرفته شده است (۲).

۱- ۱) مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵.

۲- ۲) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴ بخش «الحق مع علی علیه السلام».

۶ - خطیب بغدادی نیز با سند خود این حدیث را این گونه نقل کرده است: ابو ثابت مولا ابی ذر می گوید:

روزی به نزد امّ سَلَمه رفتم و او را دیدم که علی علیه السلام را یاد می کند و می گرید و می گوید: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتّی یردا علیَّ الحوض یوم القیامه.

علی با حق است و حق با علی است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که روز رستاخیز کنار حوض بر من وارد شوند (۱).

۷ - ابن عساکر نیز با سند خویش مانند همین ماجرا را از ابو ثابت نقل کرده است (۲).

۸ - زمخشری نیز همین حدیث را همراه با عبارات مهمی افزون بر نقل خطیب بغدادی روایت نموده است. وی چنین می نگارد:

ابو ثابت از امّ سَلَمه اجازه ورود خواست. امّ سَلَمه اجازه داد و

۱- ۱) تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۰ شماره ۷۶۴۳.

۲- ۲) تاریخ دمشق: ۴۲ / ۴۴۹.

گفت: خوش آمدی ابو ثابت!

سپس ادامه می دهد: ای ابو ثابت! هنگامی که دل ها به سوی خواستگاه های خود رو کرد دل تو به کدام سو متمایل شد؟

ابو ثابت پاسخ داد: در پی علی بود.

امّ سَلَمه گفت: توفیق یافته ای. سوگند به آن که جانم در دست قدرت اوست! از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

علی مع الحق و القرآن، و الحق و القرآن مع علی، و لن یفترقا حتّی یردا علیَّ الحوض.

علی با حق و با قرآن است، و حق و قرآن با علی هستند و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند (1).

با توجّه به حدیث اخیر می توان گفت که این دو حدیث یکی است:

«علی مع الحق و الحق مع علی».

و «علی مع القرآن و القرآن مع علی».

همچنین می توان گفت که هر یک از این دو حدیث عبارت دیگری از آن یکی است. البتّه حدیث دوم را بسیاری از پیشوایان

۱- ۱) ربیع الابرار: ۱ / ۸۲۸ و ۸۲۹ .

اهل تسنّن نقل نموده اند که از جمله ایشان حاکم نیشابوری و ذهبی هستند که هر دو آن را صحیح دانسته اند (۱).

حسن و حسین علیهما السلام دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت

درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین بس که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت شده است:

الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّه.

حسن و حسین دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت هستند (۲).

اُمّ ایمن از بهشتیان است

در مورد امّ ایمن همین نکته کافی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بهشتی بودن او را گواهی داده است، چنان که ابن سعد با اسناد خود از

۱- ۱) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴ ح ۴۶۲۸.

۲- ۲) سنن تِرمذی: ۵ / ۶۱۴ حدیث ۳۷۶۸، الخصائص، نَسایی: ۹۹ حدیث ۱۲۴، مسند احمد: ۳ / ۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۸۲ حدیث های ۴۷۷۸، ۴۷۷۹ و ۴۷۸۰، المعجم الکبیر طبرانی: ۳ / ۳۵ حدیث ۲۶۰۵، المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۷۳ حدیث ۳۶۸، مسند ابو یعلی: ۲ / ۳۵۹ حدیث ۱۱۶۹، المصنّف: ۷ / ۵۱۲ حدیث ۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴ حدیث ۱۱۸، حلیه الاولیاء: ۴ / ۱۳۹ حدیث ۲۰۶، الاحسان: ۹ / ۵۵ حدیث ۱۱۸، مشکل الآثار طَحاوی: ۲ / ۲۶۹ حدیث ۲۱۰۳، شرح السنه بغوی: ۸ / ۱۰۴ حدیث ۳۹۳۵ و... .

سُفیان بن عقبه این گونه نقل می کند:

امّ ایمن نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله خوش رفتار و مهربان بود و به کارهای ایشان رسیدگی می کرد. روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره او فرمود:

من سرّه أن یتزوّج امرأه من أهل الجنّه فلیتزوّج امّ أیمن.

هر که خوش داد که زنی از بهشتیان را به همسری برگزیند با امّ ایمن ازدواج کند.

پس زید بن حارثه با او ازدواج کرد و او اسامه را به دنیا آورد (۱).

این روایت را ابن حجر نیز به هنگام معرفی امّ ایمن، از همین راوی نقل کرده است (۲).

البته باید تمام این ها را به فراموشی بسپاریم... چنان که نویسنده نامه خواسته است... .

گفتنی است که تعداد زیادی از نامداران اهل سنّت، به هنگام مطالبه حضرت زهرا علیها السلام سپس شهادت دادن امام علیه السلام و دیگران، حضور امّ ایمن را نزد ابو بکر گزارش کرده اند، از جمله: فخر

۱- ۱) الطبقات الکبری: ۱۰ / ۲۱۳ حدیث ۱۱۸۹۹.

۲- ۲) الإصابه: ۸ / ۱۷۲ شماره ۱۱۸۹۹.

رازی (۱)، ابن حجر مکّی (۲)، حلبی شافعی (۳)، یاقوت حموی (۴)، سمهودی مدنی (۵)، قاضی ایجی و جرجانی (۶) و برخی دیگر. آنان به اتفاق گفته اند: ابو بکر گواهی و شهادت اهل بیت و امّ ایمن را نپذیرفت و آن را رد کرد.

چرا ابو بکر شهادت شاهدان را نمی پذیرد؟

اکنون بار دیگر ماجرا را با دقّت مورد توجّه قرار می دهیم. البتّه «باید بی طرف باشیم». می پرسیم: چرا ابو بکر شهادت آن ها را رد کرد؟ پاسخ این پرسش را در سخنان علما جست و جو می نماییم.

سعد الدین تفتازانی به هنگام بیان ایرادهای وارده بر امامت ابو بکر می گوید:

یکی دیگر از ایرادهای وارده این است که ابو بکر مانع تصرّف فاطمه علیها السلام در فدک شد. فدک روستایی در نزدیک خیبر بود که

۱- ۱) التفسیر الکبیر: ۲۹ / ۲۸۴ - ۲۸۶.

۲- ۲) الصواعق المحرقه: ۲۵.

۳- ۳) السیره الحلبیه: ۳ / ۴۸۶ - ۴۸۹.

۴- ۴) معجم البلدان ۴ / ۲۷۰ - ۲۷۳ شماره ۹۰۵۳.

۵- ۵) وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی: ۳ / ۹۹۵ شماره ۱۰۰۱.

۶- ۶) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

علی رغم این که فاطمه علیها السلام ادّعا می کرد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن را به او بخشیده و واگذار نموده است علی علیه السلام و امّ ایمن نیز بر این موضوع گواهی دادند؛ ابو بکر سخن آنان را نپذیرفت، امّا ادّعای همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره مالکیت خانه را بدون شاهد قبول کرد.

بدیهی است که این گونه ستم و روی گردانی از حق، شایسته امام و رهبر نیست. از همین رو عمر بن عبد العزیز در دوران خلافتش فدک را از مروانیان ستانده و به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند.

آنگاه تفتازانی این اشکال را چنین پاسخ می دهد:

پاسخ این است که بر فرض که صحّت و درستی ماجرا را بپذیریم، باز هم بر حاکم لازم نیست که شهادت یک مرد و یک زن را بپذیرد، گرچه فرض کنیم که ادّعاکننده و شاهد، عصمت داشته باشند (1).

شریف جرجانی نیز در این مورد می گوید:

شاید ابو بکر معتقد بود که برای حکم در این موضوع، شاهد و سوگند لازم نیست (2).

1- 1) شرح المقاصد: 5 / 278 و 279.

2- 2) شرح المواقف: 8 / 356.

ما در پاسخ این دو نفر و کسانی که این گونه می اندیشند می گوییم:

ما از عصـمت ثابت شده و یقینی امیر مؤمنان علی علیه السـلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز صرف نظر می کنیم، زیرا برخی از کسانی که به امامت ابو بکر معتقدند، در این موضوع تردید دارند، با این حال می گوییم:

ابو بکر می توانست تنها با شـهادت امیر مؤمنان علی علیه السـلام در این قضیّه حکم کند، همچنان که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فقط با گواهی خزیمه بن ثابت حکم فرمود و او به «ذو الشهادتین» ملقّب شد (۱).

در مورد دیگر آن گرامی فقط با گواهی عبد اللَّه بن عمر قضاوت نمود (۲).

آیا مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام از خُزَیمه و عبد اللَّه بن عمر هم کمتر بود؟!

اگر ابو بکر در این مسئله از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پیروی

۱- ۱) سنن ابی داوود: ۳ / ۳۰۶ حدیث ۳۶۰۷.

۲- ۲) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۷ حدیث ۷۶۸۶. در این منبع آمـده است: بُخاری روایت می کند که مروان بن حکم همان فردی است که در داوری فقط شهادت عبد اللَّه بن عمر را پذیرفت، نه پیامبر صلی اللّه علیه و آله.

می کرد چه زیان می دید؟

دیگر این که بر طبق احکام قضاوت، ابو بکر می توانست علاوه بر شـهادت امیر مؤمنان علی علیه السـلام از فاطمه علیها السـلام نیز سوگند بخواهد، همچنان که در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در ماجرایی که فقط یک شاهد داشت، جبرئیل به نزد آن گرامی فرود آمد (۱) و حکم آورد که به همان یک شاهـد و با سوگنـد دادن مدّعی قضاوت نماید و ایشان نیز همان گونه حکم کرد (۲). پس چرا ابو بکر این گونه عمل نکرد؟

قرآن از پذیرش شهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید

آری، آنـان شـهادت و گواهی امیر مؤمنان علی علیه السـلام را نپذیرفتنـد، در حالی که خداونـد سـبحان شـهادت و گواهی آن حضرت را به تنهایی پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر آیه شریفه ای که خدا می فرماید:

ص:۵۳

۱- ۱) کنز العمّال: ۵ / ۵۸۵ حدیث ۱۴۰۴۰.

۲- ۲) جامع الاصول: ۱۰ / ۱۸۴ و ۱۸۵ حدیث های ۷۶۸۱ - ۷۶۸۵. این حدیث را مالک،مسلم، ابو داوود و تِرمذی نقل کرده اند.

«أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» (۱).

آیا کسی که بیّنه ای از پروردگارش دارد و شاهدی در پی دارد.

این گونه نقل می کند:

ابن ابی حاتِم، ابن مردویه و ابو نعیم نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب علیهما السلام فرمود:

ما من رجل من قریش الّا نزل فیه طائفه من القرآن.

هیچ مردی از قریش نیست مگر آن که چیزی از قرآن درباره اش نازل شده است.

شخصی پرسید: درباره خودت چه نازل شده است؟ فرمود:

أما تقرأ سوره هود؟

آیا سوره هود را نخوانده ای (که می فرماید):

«أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ».

آیا کسی که بیّنه ای از پروردگارش دارد و شاهدی در پی دارد؟

به راستی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر بیّنه پروردگارش بود و من شاهد او هستم.

۱- ۱) سوره هود: آیه ۱۷.

ابن مردویه این روایت را به صورت دیگری نیز نقل کرده است:

علی علیه السلام فرمود:

رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ» و أنا «شاهِدٌ مِنْهُ».

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله «بیّنه ای از پروردگارش دارد» و من «شاهد آن هستم».

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

«أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ» من هستم و «وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» علی است (۱).

آری، ابو بکر این گونه فاطمه زهرا و امیر مؤمنان علی علیهما السلام و دیگر شاهدان را تکذیب نمود... .

چرا تکذیب علی علیه السلام و زهرا علیها السلام، و تصدیق جابر؟

به نگارنده نامه می گوییم که اکنون پرسش دیگری مطرح می شود:

چگونه ابو بکر، علی و زهرا علیهما السلام را تکذیب می کند امّا جابر بن عبد اللّه انصاری را تصدیق می نماید!؟

بُخاری در صحیح خود از جابر بن عبد اللّه انصاری این گونه

۱- ۱) الدر المنثور: ۴ / ۴۰۹ - ۴۱۲.

آورده است:

إنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله قال:

إذا أتی مال البحرین حثوت لک ثمّ حثوت لک - ثلاثاً - .

مـاجرا از این قرار است که به هنگـام رسـیدن اموال بحرین نزد ابو بکر، جابر نیز حضور داشت. جابر رو به ابو بکر کرد و گفت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به من فرمود: هنگامی که اموال بحرین را آوردند، سه مشت از آن مال توست.

ابو بکر به او گفت: جلو بیا و هر مقدار به تو وعده داده اند بردار.

جابر بدون شاهد و فقط با ادّعا از بیت المال مسلمانان برداشت کرد (۱).

پس چگونه است که ادّعای جابر بن عبـد اللّٰه به تنهایی پذیرفته می شود، امّا ادّعای فاطمه علیها السـلام دختر رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله که به گـواهی آیه تطهیر و دیگر شواهـد کتـاب و سـنّت، معصوم است و فـدک نیز در دست اوست و شاهـدانی مانند امیر مؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام نیز دارد، پذیرفته نمی شود؟!

اگر از تمام این موارد نیز صرف نظر کنیم این اشکال مطرح

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۳ / ۵۷ و ۵۸ کتاب الاجاره باب من تکفّل عن میّت دیناً... .

خواهد شد که جابر یک نفر از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده و فاطمه علیها السلام نیز فرد دیگری از صحابه بوده است؛ در این صورت آیا برای برخورد دوگانه ابو بکر، پاسخی عاقلانه و قابل قبول در پیشگاه خدا و رسولش یافت می شود؟

بزرگان حدیث به یاری ابو بکر برمی خیزند

حال، ببینیم که بزرگان محقّقین اهل حدیث در دفاع از ابو بکر چه گفته اند:

کرمانی از طَحاوی این گونه نقل کرده است:

امّا این که ابو بکر ادّعای جابر را تصدیق نمود از آن جهت بوده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرموده بود:

من کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّأ مقعده من النار.

هر کس به عمد سخن دروغی به من نسبت دهد، جایگاهش آتش خواهد بود.

روشن است که این وعده عذابی است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود (۱).

۱- ۱) شرح کرمانی بر صحیح بُخاری: ۱۰ / ۱۲۵.

ابن حجر عسقلانی نیز در این مورد می نویسد:

وجه این مسئله، در جواز پذیرش خبر واحد از یک صحابی عادل است، گرچه این خبر به نفع او بوده باشد، زیرا ابو بکر از جابر شاهدی بر ادّعایش نخواست (۱).

عینی نیز پس از نقل سخن ابن حجر می نویسد:

ابو بکر از جابر شاهد نخواست، زیرا که او بر طبق کتاب و سنّت عادل است. خدا در قرآن فرموده است:

«کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ» (۲).

شما بهترین امّتی بودید که به نفع انسان ها آفریده شده اید.

و در آیه دیگر می فرماید:

«وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً» (۳).

و همین گونه شما را امّت میانه ای قرار دادیم.

پس اگر شخصی مانند جابر از بهترین امّت نباشد. پس چه کسی هست؟

۱- ۱) فتح الباری: ۴ / ۵۵۹ حدیث ۲۲۹۶.

۲- ۲) سوره آل عمران: آیه ۱۱۰.

۳- ۳) سوره بقره: آیه ۱۴۳.

در سنّت، به سبب کلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله که فرموده:

هر که از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه او در آتش است.

و چنین کاری از یک مسلمان عادی نیز گمان نمی رود تا چه رسد به یک صحابی. امّا اگر امروزه چنین مسئله ای پیش آید جز با دلیل و شاهد پذیرفتنی نیست (۱).

پس «بی طرف و منصف باشیم» و بگوییم: اگر این دو آیه نشانگر عدالت جابر باشد، به این دلیل که او از صحابه است، پس به یقین نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام نیز چنین خواهد بود.

و هرگاه این سخن صحیح باشد که «اگر شخصیّتی همانند جابر از بهترین امّت نباشد پس چه کسی هست؟» به یقین این سخن در حق فاطمه زهرا علیها السلام نیز صحیح خواهد بود.

و هرگاه که در آن حدیث «وعده عذابی است که گمان نمی رود شخصی مانند جابر سوی آن برود» به یقین از شخصیّتی مانند فاطمه زهرا علیها السلام نیز گمان نمی رود که سوی آن گام نهد.

و هرگاه که «چنین کاری حتّی از یک مسلمان عادی نیز احتمال

۱- ۱) عمده القاری: ۶ / ۱۲۰ حدیث ۵ .

نمی رود تا چه رسد به یک صحابی» پس فاطمه زهرا علیها السلام و جابر هر دو از آن منزه و دور هستند.

سرانجام، چگونه است که نسبت دادن سخنی دروغ به پیامبر از جابر - بلکه از یک مسلمان عادی نیز - گمان نمی رود، امّا درباره فاطمه زهرا علیها السلام چنین نیست؟

پس «باید بی طرف باشیم» و اقرار کنیم که حق با آن بانوی مطهّر علیها السلام بوده و بی گمان بر او ستم شده است. از این رو بایسته است که بدانیم در ورای ماجرای فدک، مسائل دیگری مطرح بوده که از خود فدک و قضایای آن با اهمیّت تر و بزرگ تر بوده است(!!).

مطالبه فدک به عنوان ارث

آری، سخن صدّیقه طاهره علیها السلام پذیرفته نمی شود و شاهدان او نیز رد می شوند... و این برخورد بدان معناست که فدک از جمله آن چیزهایی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر جا گذاشته است.

پس اگر آن دلایل پذیرفته نشد، اکنون این حق فاطمه علیها السلام است که آن را به عنوان ارث پدری مطالبه کند، زیرا با نپذیرفتن سخن گذشته آن بانو آن سرزمین تا پایان عمر در تملّک پیامبر صلی اللّه علیه و آله و پس از فوت جزء ما تَرَک ایشان بوده است، و بی تردید آن چه از شخص

فوت شده بر جا می ماند - از مملوکات و حقوق - از آنِ وارث او خواهد بود، و زهرا علیها السلام یگانه فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده است.

پس چرا باید از ارث پدرش محروم گردد؟

ابو بکر که بر ممانعت از این کار پافشاری داشت، برایش ممکن نبود که هیچ یک از این امور را انکار کند:

- نه می توانست بگوید که فدک از آن آبادی هایی نیست که بدون نبرد مِلک پیامبر صلی اللّه علیه و آله شده است.

- نه می توانست منکر شود که زهرا علیها السلام تنها فرزند پیامبر است.

- و نه می توانست حق ارث آن بانو را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انکار کند... .

با این حال، بر منع فدک از آن بانو مصمّم بود. پس برای این کار چه باید می کرد؟

حضرت زهرا علیها السلام به نزد ابو بکر آمد، در حالی که زبان حالش چنین بود:

تو اقرار داری که فدک مِلک پدرم بوده؟ اقرار داری که من تنها وارث او هستم؟ پس چرا بر آن دست گذاشتی با آن که می دانی آن جا اکنون به عنوان ارث، مِلک من است؟

ص:۶۱

حضرت زهرا علیها السلام رو به ابو بکر کرد و فرمود:

یا بن أبی قحافه! أ ترث أباک و لا أرث أبی؟

ای پسر ابو قحافه! آیا تو از پدر خویش ارث می بری، امّا من از پدر خود ارث نمی برم؟

این سخن در روایات شیعه و اهل تسنن در ضمن فرمایشات طولانی حضرت زهرا علیها السلام خطاب به انصار و گفت و گو با ابو بکر آمده است. استواری متن، این سخن را از پی گیری سند بی نیاز می کند؛ و لیکن طبیعی است که پیروان ابو بکر امثال این روایات را نقل نکنند؛ در عین حال ما آن را نزد عدّه ای از دانشمندان یافته ایم.

آن خطبه را احمد بن ابی طاهر بغدادی مشهور به ابن طیفور (متوفای ۲۸۰ ه) (۱) در کتاب بلاغات النساء آورده است (۲).

همچنین ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری (متوفای ۳۲۳ ه) در کتاب السقیفه و فدك آن را نقل کرده، آن گونه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و درباره وی گفته است:

ابو بکر جوهری دانشمند و محدّثی ادیب، موثق و پارسا است که

۱- ۱) شرح حال او را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۴ / ۲۱۱ و ۲۱۲ شماره ۱۹۰۰ آورده و از او تمجید کرده است، شرح حال نویسان دیگر نیز از ابن طیفور تمجید نموده اند.

۲- ۲) ر.ك بلاغات النساء: ۵۸ .

محدّثین او را ستوده و آثارش را روایت کرده اند (۱).

ابو عبیـد اللّه محمّد بن عمران مرزبانی (متوفای ۳۸۴ ه) نیز آن خطبه را بـا اسـناد خویش از عروه و او از عایشه نقل کرده است، چنان که در الشافی فی الامامه و شرح نهج البلاغه آمده است (۲).

احمد بن حنبل نیز حدیث یاد شده را با این عبارت نقل نموده است:

آن بانو خطاب به ابو بکر گفت:

أنت ورثت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله أم أهله؟!

تو از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ارث می بری یا اهل او؟!

او پاسخ داد: البتّه اهلش (۳).

حلبی نیز با این عبارت حدیث را نقل کرده است: در نقلی آمده است: فاطمه رضی اللّه تعالی عنها به ابو بکر گفت:

من یرثک؟

چه کسی از تو ارث می برد؟

ابو بکر گفت: خانواده و فرزندانم.

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۰.

۲- ۲) الشافی: ۴ / ۶۹ و ۷۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۴۹.

۳- ۳) مسند احمد: ۱ / ۴.

فاطمه علیها السلام گفت:

فما لی لا أرث أبی؟

پس چرا من از پدرم ارث نمی برم؟

حلبی می نویسد: ابو بکر نامه فدک را برایش نوشت، در این هنگام عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟

ابو بکر پاسخ داد: نامه ای برای فاطمه درباره ارث پدرش نوشته ام؟

عمر گفت: برای مسلمانان چه خواهی داد؟ مگر نمی دانی که عرب علیه تو قیام کرده است؟ (1) آنگاه عمر نامه را گرفت و آن را پاره کرد(!!)

این قضیّه را بُخاری و مسلم نیز از عایشه نقل کرده اند. عبارت بُخاری چنین است: عایشه گوید:

إنّ فاطمه علیها السلام بنت النبی صلی اللّه علیه و آله أرسلت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ، ممّا أفاء اللّه علیه بالمدینه وفدک و ما بقی عن خمس خیبر، فقال أبو بکر: إنّ رسول اللّه قال: «لا نورث ما ترکناه صدقه»، إنّما یأکل آل محمّد فی هذا المال،

۱- ۱) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

و إنّى و الله لا أَغيّر شيئاً من صدقه رسول اللّه عن حالها الّتى كان عليها فى عهد رسول اللّه، و لأعلمنّ فيها بما عمل به رسول اللّه.

فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمه منها شيئاً، فوجدت فاطمه على أبى بكر فهجرته، فلم تكلّمه حتّى توفّيت، و عاشت بعد النبى ستّه أشهر، فلمّا توفّيت دفنها زوجها على ليلاً و لم يؤذن بها أبا بكر و صلّى عليها... (۱).

فاطمه عليها السلام دختر پيامبر صلى اللّه عليه و آله براى ابو بكر پيغام فرستاد و ارث خود را از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله از آن چيزهايى كه خداوند در مدينه به ايشان بخشيده بود و نيز باقى مانده خمس خيبر، مطالبه نمود.

ابو بكر به او گفت: رسول خدا صلى اللّه عليه و آله گفته است: «ما چيزى به ارث نمى گذاريم، آن چه از ما مى ماند صدقه است».

آل محمّد فقط مى توانند از آن مال استفاده كنند. به خدا سوگند! من صدقه رسول خدا صلى اللّه عليه و آله را از همان حال كه در زمان حياتش بوده هيچ تغيير نخواهم داد و درباره آن همان كارى را خواهم كرد كه رسول خدا صلى اللّه عليه و آله انجام مى داد.

ص:۶۵

۱- ۱) صحيح بُخارى: ۵ / ۸۲ ، كتاب المغازى، باب غزوه خيبر، صحيح مُسلم: ۵ / ۱۵۳، كتاب الجهاد و السير.

بـدین وسـیله ابو بکر از دادن حتی بخشـی از آن هـا به فاطمه علیها السـلام خودداری کرد، و فاطمه علیها السـلام نیز بر ابو بکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

فاطمه علیها السـلام بعد از وفات پیامبر صـلی اللّه علیه و آله شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت نمود، همسرش علی علیه السـلام او را شبانه دفن کرد و به ابو بکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند، و تا وقتی فاطمه علیها السلام در قید حیات بود علی علیه السلام در بین مردم وجهه ای داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او روی بر گرداندند.

ص:۶۶

بخش دوم : نقد و بررسی حدیث انصاری

اقرار به منحصر بودن این سخن از ابو بکر

در این بخش نظر نویسنده نامه را به این نکته معطوف می داریم که حدیث «لا نورث» تنها از سوی ابو بکر نقل شده است و نه هیچ صحابی دیگر:

فقط ابو بکر گفته است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود:

إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقه.

ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما می ماند صدقه است.

و تنها بودن ابو بکر را در نسبت دادن این کلام به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله حافظان و محدّثان بزرگ اهل سنّت تصریح نموده اند، کسانی مانند:

ابو القاسم بغوی (متوفای ۳۱۷)، ابو بکر شافعی (متوفای ۳۵۴)، ابن عساکر (متوفای ۵۷۱)، جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)، ابن حجر مکی (متوفای ۹۷۳) و متقی هندی (متوفای ۶۷۵).

دیدگاه حدیث شناسان

حافظ جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) چنین می گوید:

ابو القاسم بغوی و ابو بکر شافعی در کتاب فوائد خود و همچنین ابن عساکر این گونه نقل کرده اند: عایشه می گوید: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت مسلمانان درباره میراث پیامبر صلی اللّه علیه و آله به اختلاف افتادند و هیچ کدام سخنی در این باره نمی دانستند.

ابو بکر گفت: من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود:

إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه.

ما گروه پیامبران ارثی به جا نمی گذاریم آن چه از ما باقی می ماند، صدقه به شمار می آید (۱).

ابن حجر مکی نیز در الصواعق می نویسد:

مسلمانان درباره میراثِ پیامبر صلی اللّه علیه و آله به اختلاف افتادند و نزد هیچ کدام سخنی در این باره یافت نشد.

ابو بکر گفت: من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده ام که فرمود:

۱- ۱) تاریخ الخلفاء: ۸۶ و ر.ک تاریخ دمشق: ۳۰ / ۳۱۱، در این منبع آمده است: «ما ترکنا».

إنّا معاشر الأنبياء لا نورث (۱).

متّقی هندی نیز پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را احمد، مسلم، ابی داوود، ابن جریر و بیهقی نقل کرده اند (۲).

دیدگاه اصولیون

از طرفی دانشمندان بزرگ اصولی اهل تسنن نیز در مبحث خبر واحد، بر انفراد ابو بکر در نقل این سخن تصریح کرده اند و آن را از مهم ترین و مشهورترین روایاتی شمرده اند که صحابه به طور انفراد نقل کرده اند. اکنون متن عبارت برخی از آن ها را ملاحظه نمایید.

قاضی عضد الدین ایجی در شرح عبارت ابن حاجب که گفته است: عمل به خبر واحد عادل واجب است بر خلاف گفته کاشانی و...؛ می گوید:

از نظر ما بسیاری از صحابه و تابعین بارها به چنین خبری عمل کرده اند و این کار مشهور و آشکار بوده و مخالفی نداشته است.

ص:۷۱

۱- ۱) الصواعق المحرقه: ۱۹.

۲- ۲) ر.ک کنز العمال: ۵ / ۶۰۴ حدیث ۱۴۰۹ به نقل از ابن سعد، احمد بن حنبل، بُخاری، مسلم، ابی داوود، ابن الجارود، ابو عوانه، ابن حبان و بیهقی و ۱۱ / ۲۰ حدیث ۳۰۴۵۸ به نقل از احمد بن حنبل و بیهقی.

وی می افزاید: جواز پذیرفتن و معتقد شدن به خبر واحد، ثابت و واقع شده است... .

از جمله این موارد می توان موارد ذیل را برشمرد:

۱ – عمل کردن ابو بکر به خبری که مغیره درباره میراث جدّه (مادربزرگ) نقل کرد که عمر نیز بدان عمل کرد و... .

۲ – عمل کردن صحابه به روایاتی که ابو بکر نقل کرد و گفت:

– الأئمّه من قریش.

– الأنبیاء یدفنون حیث یموتون.

– نحن معاشر الأنبیاء لا نورث.

و روایات و موارد دیگری که نقل آن ها موجب طولانی شدن کلام خواهد گردید (۱).

فخر رازی نیز در بحث حجّیت خبر واحد به اجماع صحابه استدلال نموده، و پس از کلامی طولانی گفته است:

صحابه به روایتی که ابو بکر از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل کرده که «الأنبیاء یـدفنون حیث یموتون» و به روایت «الائمّه من قریش» و به روایت

۱– ۱) شرح المختصر: ۲ / ۵۸ و ۵۹.

«نحن معاشر الأنبياء لا نورث» عمل کرده اند... (۱).

غزالی نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

ادّعای کسی که منکر خبر واحد است و آن را حجّت نمی داند در نهایت سستی است. به همین جهت ارث بردن فاطمه به دلیل نقل ابو بکر حدیث «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث...» رد شد (۲).

آمِدی نیز در این مورد سخنی دارد، وی در بحث حجّیّت خبر واحد می نویسد:

دلیل این مطلب، خبرهایی است که در وقایع مختلف بی شماری از صحابه نقل شده، که همگی به اتّفاق به خبر واحد عمل می کردند و وجوب را در آن لازم می دانستند، از جمله این موارد همان است که از ابو بکر نقل شده که وی به حدیثی که مغیره نقل نمود، عمل کرد؛ همچنین همه صحابه به روایت ابو بکر که: «الأئمّه من قریش» و «الأنبیاء یدفنون حیث یموتون» و «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» عمل کرده اند (۳).

علاء الدین بُخاری در این باره می گوید:

۱- ۱) المحصول فی علم الاصول: ۲ / ۱۸۰ و ۱۸۱.
۲- ۲) المستصفی فی علم الاصول: ۲ / ۱۲۱ و ۱۲۲.
۳- ۳) الاحکام فی اصول الاحکام: ۲ / ۲۹۷ و ۲۹۸.

اصحاب پیامبر به خبرهای واحد عمل می کردند و در موارد بی شماری به آن ها احتجاج می کرده اند و هیچ کس منکر این عمل نمی شده... از جمله این موارد عمل صحابه به آن حدیثی است که ابو بکر از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل کرد که حضرتش فرمود: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» (۱).

عبد العلی انصاری نیز در این زمینه سخن گفته است. وی می گوید:

دلیل دوم بر نظر ما این است که صحابه بر وجوب عمل به خبر عدل اتفاق نظر داشته اند. از جمله موارد آن، عمل کردن صحابه به حدیثی است که خلیفه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ابو بکر نقل کرد که «الأئمه من قریش» و «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث...» (۲).

نظام الدین انصاری در بحث وجوب پذیرش خبر واحد در شرح المنار فی علم الاصول می نویسد:

دلیل دیگر قائلین به حجّیت خبر واحد اجماع و اتّفاق نظر علما است. تفصیل این موضوع - آن سان که در کتاب تحریر آمده است - بدین

۱- ۱) کشف الاسرار فی شرح اصول البزدوی: ۲ / ۶۸۸ .

۲- ۲) فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت - هامش المستصفی: ۲ / ۱۳۲.

قرار است: به طور متواتر از صحابه نقل شده که آن ها در موارد بی شماری به خبر واحد عمل می کرده اند که مجموع این موارد، اجماع و اتّفاق نظر آنان را بر وجوب پذیرش خبر واحد می رساند... و از جمله این موارد می توان برشمرد که امیرالمؤمنین ابو بکر به حدیث مغیره و...

عمل کرد.

همچنین اتّفاق نظر بر پذیرش حدیث ابو بکر که گفت: «الأئمّه من قریش» و «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث» ثابت شده است.

ولی لازمه پذیرش چنین خبر واحدی (حدیث «لا نورث») آن است که احکام قرآن با خبر واحد نسخ شود، زیرا حدیث ابو بکر - پیش از آن که اجماع بر آن حاصل شود - صرفاً یک خبر واحد بوده و حال آن که حکم ارث بردن دختر در قرآن، اطلاق دارد.

آری! وقتی ابو بکر این سخن را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده هیچ تردیدی برای او نمانده، به طوری که حجّیت آن از تواتر تمام تر بوده پس این حدیث را مخصّص یا ناسخ قرآن قرار داد... .

دیدگاه متکلمان

دانشمندان کلام نیز در کتاب های کلامی خود - مثل علمای فقه و حدیث - اقرار نموده اند که نقل این حدیث از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

ص:۷۵

منحصر به ابو بکر بوده است. اینک به نقل عبارت برخی از آن ها اکتفا می کنیم.

قاضی ایجی و شارح کتابش، شریف جرجانی این گونه می نویسند:

شرایط امامت همان است که گفتیم و ابو بکر واجد تمام آن ها بوده است و کتاب های تاریخ و سیره گواه این مطلب است. ما نمی پذیریم که ابو بکر ظالم و ستمگر بوده است... که با حکم قرآن در مورد ارث مخالفت کرده است. البته ما پیش تر توضیح دادیم و گفتیم که ظالم کسی است که معصیتی را مرتکب شود که عدالت از او ساقط گردد و توبه نکند و خود را اصلاح ننماید، ولی کسی که پس از بعثت پیامبر صلی اللّه علیه و آله ایمان آورده و خود را اصلاح نموده، ظالم نیست.

او ادامه می دهد و می گوید: ایراد دیگری که درباره ابو بکر گفته اند این است که او با ممانعت از ارث، با آیه قرآن مخالفت نموده است.

در پاسخ می گوییم: این عمل وی به سبب معارض شدن کلام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با آیه بوده است؛ چرا که آن حضرت فرموده بود: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه».

اگر گفته شود: شما بایستی وجه حجّیت این حدیث را بیان کنید، زیرا این حدیث از جمله احادیث آحاد است، و همچنین باید وجه

ترجیح آن بر آیه قرآن روشن شود.

در پاسخ می گوییم: ما در این مورد به حجّیت خبر واحد و وجه ترجیح آن نیاز نداریم، زیرا ابو بکر به مقتضای آن چه از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده بود عمل کرد و هیچ شبهه ای در آن چه شنیده بود، نداشت (۱).

سعد الدین تفتازانی نیز در این مورد اظهار نظر کرده و می نویسد:

از جمله ایرادهایی که بر امامت ابو بکر گرفته شده این است که او با کتاب خدا در جریان ممانعت از ارث پیامبر صلی اللّه علیه و آله مخالفت کرده است. اینان می گویند که او به سبب حدیث «نحن معاشر الأنبیاء» که تنها خودش نقل کرده است به این کار دست یازیده است، در حالی که تخصیص کتاب فقط با خبر متواتر جایز است، نه با خبرهای آحاد.

در پاسخ این اشکال می گوییم: خبر واحد - گرچه متنش ظنّی است - ولی گاهی دلالت آن قطعی است. در این صورت عموم کتاب خدا به آن خبر تخصیص می خورد، زیرا که دلالت عموم کتاب ظنّی است، گرچه صدور متن آن قطعی باشد. این عمل به هنگام جمع بین دو دلیل صورت می پذیرد.

بدیهی است که تحقیق این موضوع در اصول فقه آمده است بر

۱- ۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۵.

این اساس که خبری که از دهان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده شود(!!) اگر آن را فوق متواتر ندانیم به منزله متواتر خواهد بود. بنا بر این برای شنونده ای که مجتهد است جایز خواهد بود که عموم کتاب را به وسیله آن خبر تخصیص زند (۱).

آری - چنان که نوشته اید - «باید آزاداندیش باشیم» و در این سخنان بیندیشیم تا گوشه ای از واقعیّت برایمان آشکار گردد.

موضوعات محوری حدیث «لا نورث»

اشاره

با توجّه به آن چه درباره حدیث مذکور بیان شد و رفتاری که طبق این حدیث از ابو بکر سر زد این موضوع در چند محور قابل بررسی است:

محور اول: چه کسی بیشتر به این حدیث نیاز داشت؟

اشاره

محدّثان، متکلّمان و اصولیان همگی اتّفاق نظر دارند که این حدیث را فقط ابو بکر از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل کرده، و هیچ فرد دیگری آن را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نشنیده است. نه دامادش امیر مؤمنان علی علیه السلام ، نه عمویش عباس، نه دخترش

۱- ۱) شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸.

فاطمه زهرا علیها السلام ، و نه همسرانش و نه حتّی عایشه دختر ابو بکر، بلکه تا آن لحظه هیچ فردی حتّی عایشه نیز چنین حدیثی را از ابو بکر نشنیده بود... با آن که آنان به این موضوع و این حدیث بیشتر از هر کسی نیاز داشتند، و ابو بکر هیچ احتیاجی به دانستن آن حکم نداشت.

فخر رازی در این مورد می گوید:

به راستی کسانی که به دانستن این حکم نیاز داشتند تنها علی، فاطمه علیهما السلام و عبّاس بودند. اینان از زاهدان، عالمان و دینداران بزرگ بودند. ولی به طور حتم ابو بکر هیچ نیازی به شناخت این حکم نداشت؛ زیرا ابو بکر در زمره کسانی نبوده است که حتّی احتمال ارث بردن وی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وجود داشته باشد، و این مطلب هرگز بر دل او خطور نمی کرد. پس چگونه می توان شایسته دانست که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این حکم را به کسی که هیچ نیازی به آن نداشته است رسانده، و به کسانی که کاملاً به آن نیاز داشته اند نرسانده باشد (۱).

به این ترتیب، هنگامی که در اصل صدور این خبر شک و تردید وجود دارد، چگونه می توان به آن چه در قرن های بعدی نقل شده و

۱- ۱) التفسیر الکبیر: ۵ / ۲۱۸.

تلاش هایی که برای متواتر جلوه دادن این خبر از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انجام گرفته اطمینان کرد...؟!

سه حدیث انحصاری

در کتاب های اصولی سه حدیث نقل شده است که تنها ابو بکر آن ها را روایت نموده است:

- حدیث یکم، حدیث ارث است که موضوع نوشتار ماست.

- حدیث دوم، حدیث «الأئمّه من قریش» است، که به نظر می رسد این همان حدیثی است که ابو بکر در ماجرای سقیفه گفت و انصار را بدان مجاب نمود.

- حدیث سوم، حدیث «الأنبیاء یدفنون حیث یموتون» است.

حدیث اول موضوع اصلی بحث است و آن را تکمیل خواهیم کرد، امّا این جا به اختصار در مورد دو حدیث دیگر نیز مطالبی را مطرح می نماییم.

درباره حدیث دوم جای بحث مهمّی وجود دارد، زیرا ظاهر کلمات اهل تسنّن نشان می دهد که این حدیث را فقط ابو بکر از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده، و هیچ فرد دیگری نشنیده است، و این موضوعی شگفت است، زیرا چگونه ممکن است رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

تنها ابو بکر را از این مطلب – که به سرنوشت اسلام و مسلمانان تا روز رستاخیز بستگی دارد – آگاه کرده باشد و به دیگر مسلمانان خبر نداده باشد؟ از طرفی، چگونه ممکن است این مطلب را هیچ کس تا آن زمان و تا تشکیل سقیفه از ابو بکر نشنیده باشد؟

مگر گفته شود: دانشمندانی که این حدیث را جزء احادیث آحاد شمرده اند به خطا رفته اند، چرا که این حدیث همان حدیثی است که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده:

الائمّه من بعدی اثنا عشر کلّهم من قریش.

پیشوایان پس از من دوازده نفرند که همگی از قریش هستند.

و همین حدیث منظور ابو بکر بوده است. امّا در این صورت پرسش دیگری مطرح خواهد شد، که اگر انصار این سخن را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده بودند، چگونه در سقیفه جمع شدند تا برای آن حضرت جانشین تعیین کنند، آن گونه که نقل شده است.

از طرفی، اگر چنین حدیثی را از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده اند و مخالفت کرده اند پس فاسق و غیر عادل خواهند بود، و اگر تا آن زمان نشنیده بودند همان سؤال نخست باقی است، زیرا فرض بر این است که چنین حدیثی دست کم در میان عدّه ای از اصحابی که در مدینه بودند از سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بیان شده باشد. مگر

آن که در توجیه آن بگوییم: بخشی از حدیث - که عبارت «کلّهم من قریش» است - قطعی نیست، زیرا راوی به سبب هیاهوی حاضران، آن را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نشنیده بوده، بلکه دیگران به او رسانده اند.

چنان که در کتاب های صحاح اهل سنّت و منابع دیگر آمده است، و نقل این حدیث بدون آن عبارت در دیگر کتاب ها گواه این مطلب است.

و یا آن که بگوییم: گرد هم آمدن انصار در سقیفه برای تعیین جانشین برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نبوده است، و البتّه تحقیق این موضوع مهم و خطیر فرصتی دیگر می طلبد.

گفتیم که سومین حدیث انحصاری ابو بکر این روایت است:

الأنبیاء یدفنون حیث یموتون.

پیامبران هر جا از دنیا روند همان جا دفن می شوند.

به نظر می رسد که ابو بکر این روایت را به مناسبت وفات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و به منظور تعیین محل دفن آن حضرت گفته است. البتّه ما این حدیث را نیز به چند دلیل نمی توانیم بپذیریم:

- نخست آن که ابو بکر بیش از علی و اهل بیتِ پیامبر علیهم السلام به این مطلب نیاز نداشته است.

- دوم آن که ابو بکر جنازه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را بر زمین رها

کرد و به سقیفه رفت تا بر سر ریاست نزاع کند، و از این ماجرا بیرون نیامد مگر بعد از دفن پیامبر صلی اللّه علیه و آله . در این صورت چه کسی از او درباره محل دفن پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرسیده؟ و کجا چنین پرسشی از او شده تا او چنین پاسخی گفته باشد؟

– سوم آن که کسی که کارهای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را بر طبق وصیّت آن حضرت بر عهده داشت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، او نیز غسل و کفن و دفن آن گرامی را انجام داد و محل دفن پیامبر صلی اللّه علیه و آله را هنگامی که بر سر آن اختلاف افتاده بود، تعیین کرد. چنان که در روایتی این گونه آمده است:

«برخی از آنان گفتند: در بقیع دفن شود.

بعضی دیگر گفتند: در صحن مسجد دفن گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إنّ اللّه لم یقبض نبیّه إلّا فی أطهر البقاع فینبغی أن یدفن فی البقعه الّتی قبض فیها.

خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نمی کند مگر در پاکیزه ترین بقعه ها. پس شایسته است در همان بقعه ای که قبض روح گردیده دفن شود.

از این رو همه آن گروه بر سخن آن حضرت هم نظر شدند و پیامبر صلی اللّه علیه و آله در خانه خودش دفن گردید» (۱).

محور دوم: قرآن حدیث «لا نورث» را تکذیب می کند

دومین محور قابل بررسی در مورد حدیث ابو بکر این است که قرآن کریم آن حدیث را تکذیب می کند. ابو بکر از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که حضرتش فرمود: «إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث».

در حالی که قرآن مجید می فرماید:

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۲).

و سلیمان وارث داوود شد.

همچنین قرآن از زبان زکریّا علیه السلام این گونه نقل می نماید:

«وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا * یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا» (۳).

و من پس از خود از بستگانم بیمناکم و در حالی که زنم نازا و عقیم است. پس تو از جانب خود ولیّ و جانشینی به من ببخش،

۱- ۱) تهذیب الاحکام: ۶ / ۲ و ۳.
۲- ۲) سوره نمل: آیه ۱۶.
۳- ۳) سوره مریم: آیات ۴ و ۵ .

که از من ارث برد و از خاندان یعقوب نیز ارث برده و او را ای پروردگار من مورد پسند و رضایت خود گردان.

بدیهی است که هرچه بر خلاف کتاب خدا باشد به طور حتم و ضرورت مردود است، زیرا حقیقتِ معنای میراث در لغت و در شرع عبارت است از انتقال آن چه که از ارث گذارنـده بر جای مانده است به وارثان او بعد از فوتش - چه مِلک باشد چه حق - آن هم مطابق با حکم الهی که در فقه بیان شده است.

روشن است که حمـل کردن این موضـوع بر نبوّت و علم خلاـف ظـاهر است. چرا که نبوّت از اموری نیست که بتوان آن را از خداوند طلب کرد، زیرا نبوّت به انتخاب و گزینش الهی است و هیچ فردی در آن نقشی ندارد و درخواست و طلب هیچ فردی نیز در آن اثری نخواهد گذاشت.

فراتر این که در آیـات قرآن قرینه هـای متعـدّدی وجـود دارد که تأکیـد می کنـد که مقصود از میراث، مـال و دارایی است، نه نبوّت و علم.

در آیه ای از قرآن درباره داوود و سلیمان علیهما السلام آمده است:

«وَ کُلًّا آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً» (۱).

و به هر یک از آنان داوری و دانش فراوان دادیم.

۱- ۱) سوره انبیاء: آیه ۷۹.

قرآن کریم درباره یحیی علیه السلام می فرماید:

«وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا» (۱).

و ما در کودکی حکم (پیامبری) به او دادیم.

در آیه دیگر زکریّا علیه السلام در دعای خود از خداوند فرزندی خواست تا ولیّ او باشد و موالی او را از میراث وی محروم نماید و این جز در مال و دارایی محقّق نمی گردد، همچنین زکریّا از خداوند فرزندی خواست که مورد رضایت باشد، در حالی که هیچ پیامبری نیست مگر آن که مورد رضایت است (۲).

این جا نظر نگارنده نامه را به این نکته جلب می نماییم که از چیزهایی که سخن ما را تأکید می کند بیان صریح عدّه ای از مفسّران بزرگ اهل تسنن است. آن ها می گویند: مقصود در این آیات، ارثِ مال و دارایی است، نه علم و نبوّت.

این نکته برای پژوهشگری که در ذیل این آیات به تفسیر طبری، رازی و دیگر تفاسیر نامدار مراجعه کند هویداست. از این رو، تلاش برخی از افراد برای منصرف کردن آیات از ظواهرشان در راه دفاع از ابو بکر ساقط شده و بی ثمر می گردد.

۱- ۱) سوره مریم: آیه ۱۲.

۲- ۲) اشاره به سوره مریم: آیات ۴ و ۵ .

محور سوم: تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عبّاس

اشاره

سومین محور بررسی این روایت این است که به طور مسلّم امیر مؤمنان علی علیه السلام و عبّاس آن را نپذیرفته و تکذیبش کرده اند، چنان که در حدیثی که مسلم نقل کرده، آمده است:

عن مالک بن أوس قال: قال عمر لهما: فلما توفّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ، قال أبو بکر: أنا ولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ، فجئتما تطلب میراثک من ابن أخیک، و یطلب هذا میراث امرأته من أبیها.

فقال أبو بکر: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله : لا ـ نورث ما ترکناه صدقه، فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً، و الله یعلم أنّه لصادق بارّ راشد تابع للحقّ. ثمّ توفّی أبو بکر و أنا ولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ولی أبی بکر، فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً.

مالک بن اوس می گوید: عمر بن خطّاب به علی علیه السلام و عبّاس گفت: هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت ابو بکر گفت که من ولیّ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستم. شما دو نفر آمدید، تو ارثِ پسر برادرت را می خواستی و او ارث همسرش از پدرش را، ابو بکر گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده:

«لا نورث و ما ترکناه صدقه».

پس او را دروغگو، خطاکار، پیمان شکن و خائن دانستید، امّا

ص:۸۷

به خدا سوگند که او صادق، درستکار و در راه راست و پیرو حق بود(!!)...» (۱).

همچنین در روایت دیگری - که احمد و بزّار نقل کرده اند و بزّار آن را حسن الاسناد (۲) دانسته - این گونه آمده است:

عن ابن عبّاس، قال: لمّا قبض رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و استخلف أبو بکر، خاصم العبّاس علیّاً فی أشیاء ترکها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

فقال أبو بکر: شیء ترکه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فلم یحرّکه فلا أُحرّکه، فلمّا استخلف عمر رضی اللّه عنه اختصما إلیه، فقال: شیء لم یحرّکه فلا أُحرّکه، فلمّا استخلف عثمان اختصما إلیه، فأسکَتَ عثمان و نکّس رأسه.

قال ابن عبّاس: فخشیت أن یأخذه، فضربت بیدی بین کتفی العبّاس، فقلت: یا أبت أقسمت علیک إلّا سلّمته لعلیٍ.

ابن عبّاس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و ابو بکر در جای او قرار گرفت، عبّاس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از خود به جا گذاشته بود

۱- ۱) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲، کتاب جهاد باب حکم فیء.
۲- ۲) حَسَن الاسناد در اصطلاح اهل تسنّن روایتی است که سند آن حسن باشد، ولی متن حدیث به واسطه شذوذ یا علّت، حسن نباشد.

اختلاف کردند.

ابو بکر گفت: چیزی را که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به جا گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده، من نیز هیچ اقدامی نسبت به آن نمی کنم.

هنگامی که عمر جانشین او شد، آن ها اختلاف خود را نزد عمر بردند. او گفت: چیزی را که ابو بکر تغییر نداده، من هم تغییر نمی دهم.

و آنگاه که عثمان جانشین او شد آن ها اختلاف خود را نزد عثمان بردند، امّا عثمان سکوت کرد و سرش را پایین انداخت.

ابن عبّاس می گوید: من ترسیدم که پدرم مال را بردارد، پس با دست به پشت عبّاس زدم و گفتم: ای پدر! تو را سوگند می دهم که مال را به علی علیه السلام واگذاری (۱).

توجّه به تحریف بُخاری

بُخاری حدیث سابق را چند مرتبه نقل کرده، ولی عبارت: «پس شما او را دروغگو، خطاکار و خائن دانستید» را حذف نموده و یا به شکل های مختلف در آن تصرّف کرده است. وی در باب وجوب

۱- ۱) کنز العمال: ۵ / ۵۸۶ ، حدیث ۱۴۰۴۴.

خمس آن را چنین روایت می کند:

قال عمر: ثمّ توفّی اللّه نبیّه صلّی اللّه علیه و آله ، فقال أبو بکر: أنا ولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقبضها أبو بکر فعمل فیها بما عمل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ، و الله یعلم أنّه فیها لصادق بارّ راشد تابع للحقّ، ثمّ توفّی اللّه أبا بکر، فکنت أنا ولی أبی بکر، فقبضتها سنتین من إمارتی، أعمل فیها بما عمل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و ما عمل فیها أبو بکر، و الله یعلم أنّی فیها لصادق بارّ راشد تابع للحق.

عمر بن خطّاب گفت: آنگاه که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود. ابو بکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هستم؛ پس اموال را در اختیار گرفت و همان گونه رفتار کرد که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در آنان عمل می کرد و خدا می دانست که او در ادّعایش صادق و درستکار و در راه راست و پیرو حق بود(!!)... (1).

وی در این جا آن عبارت را اصلاً نیاورده، امّا در کتاب مغازی ، باب حدیث بنی نضیر و در کتاب نفقات و در کتاب الفرائض و در کتاب الاعتصام به طور گوناگون تحریف کرده است (2).

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۴ / ۱۰۸.

۲- ۲) صحیح بُخاری: ۵ / ۲۰۷، ۷ / ۱۱۴، ۸ / ۲۶۷ و ۹ / ۱۸۷.

محور چهارم: تکذیب عملی حدیث توسّط عمر بن خطّاب

اشاره

عمر بن خطّاب با باز گرداندن فدک به علی علیه السلام و عبّاس، در عمل این حدیث را تکذیب نموده است.

در صحیح بُخاری و مسلم، در ذیل حدیثی که ما با عنوان «تکذیب حدیث به وسیله علی علیه السلام و عبّاس» بیان کردیم، این گونه آمده است:

عمر در زمان حکومت خود فدک را به علی علیه السلام و عبّاس باز گرداند.

در آن روایت آمده است:

عمر علی علیه السلام و عبّاس را مخاطب قرار داد و گفت: سپس تو و این همراهت با هم، نزد من آمدید در حالی که کار شما یکی بود و گفتید: فدک را به ما بده و من گفتم: اگر بخواهید به شما می دهم، امّا با این شرط که با خدا عهد کنید که درباره فدک همان کاری را انجام دهید که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انجام می داد؛ و شما نیز آن را به این شرط گرفتید؛ آیا چنین نیست؟

گفتند: آری (۱).

۱- ۱) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۲ و ۱۵۳، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم فیء.

اندیشه ای در روایت

حـال که این روایت را به گونه هـای متفـاوت از بُخاری و مُسـلم نقل کردیم و از چگونگی تصـرّفات و تحریفات بُخاری آگاه شدیم، جا دارد که ما و نگارنده نامه در این نقل ها بیندیشیم و به نکات آن توجّه نماییم.

نکات جالبی در آن ها دیده می شود:

۱ – ظاهر روایت چنین است که علی علیه السلام و عبّاس فدک را مطالبه کرده بودند، بنا بر این، مرجع ضمیر «ها» فدک است.

۲ – پر واضح است که مطالبه امیر مؤمنان علی علیه السـلام به عنوان نیابت از طرف حضـرت زهرا علیها السلام ، و مطالبه عبّاس از باب ارث خودش بوده است.

این موضوع آشـکارا در سـخن یـاقوت حموی در معجم البلـدان – آن سان که نقل کردیم – دیـده می شود و نمی توان گفت: شاید آنان اموال دیگرِ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله غیر از فدک را خواسته بودند.

۳ – عمر فدک را به آنان بازگرداند و گفت: «با این شرط که با خدا عهد کنید که...».

این رفتار وی دروغ شمردن عملی حدیث «إنّا معاشر الأنبیاء...» است.

همچنین این نکته را به ذهن می آورد که چرا خود ابو بکر با گرفتن

تعهّد فدک را به زهرا علیها السلام باز نگرداند؟

۴ – در این حدیث از اختلاف میان علی علیه السلام و عبّاس درباره فدک، رفتن آن ها به نزد ابو بکر و عمر برای داوری و توهین عبّاس به علی علیه السلام سخن به میان آمده است. این موضوعی است که هرگز نمی توان آن را تصدیق کرد و پذیرفت.

۵ – عمر بن خطّاب در جریان گرفتن فدک و بازنگرداندن آن به حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام شخصاً همکار اصلی ابو بکر بود، با این حال چگونه ممکن است در زمان حکومتش آن را باز گردانده باشد؟

البتّه باید گفت: این مطلب از جمله قراین و شواهدی است که نشان می دهد که مقصود آنان از گرفتن فدک در آن زمان، خود فدک نبوده، بلکه غرض دیگری در میان بوده است، چنان که مطالبه آن از جانب حضرت علی علیه السلام و سیّده النساء فاطمه زهرا علیها السلام نیز هدف دیگری داشته است.

روایات نقل شده و اضطراب علما

با توجّه به نکات مطرح شده، دانشمندان اهل تسنّن در مقابل این حدیث به اضطراب افتاده اند، زیرا این روایت نقض ماجرا را، هم

توسّـط عمر و هم توسّـط علی علیه السـلام و عبـاس در خود دارد، چرا که هم اقرار و پـذیرش روایت «إنّـا معاشـر الأنبیـاء...» را توسّط آن دو، و هم مطالبه فدک را در همان زمان(!!) در بر دارد. علاوه بر این ها ناسـزا گویی عبّاس به علی علیه السلام (!!) را نیز در بر دارد.

نَوَوی می نویسد که قاضی عیاض از مازری این گونه نقل می کند:

ظاهر این ماجرا شایسته عبّاس نیست، و هیهات که حتّی برخی از این اوصاف در علی علیه السلام باشد.

وی می افزاید: اگر راهی برای تأویل آن نیابیم ناگزیریم که راویان آن را دروغگو بدانیم.

در ادامه می گوید: و این باعث شده که برخی از محدّثین آن الفاظ حدیث را از نسخه خود حذف کرده است (۱).

و ابن ابی الحدید در این مورد می نویسد:

این حـدیث آشـکارا نشان می دهـد که علی علیه السـلام و عبّاس آمـده اند تا ارثشان را طلب کنند، نه ولایت و حکومت را، و این موضوع از مشـکلات است. چرا که ابو بکر در همان ابتدای کار موضوع را از ریشه برید و نزد عبّاس و علی علیه السـلام و دیگران تأکید کرد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله هیچ

۱- ۱) شرح صحیح مسلم: ۱۲ / ۵۹ حدیث ۱۷۵۷، باب حکم فیء از کتاب الجهاد و السیر.

ارثی نگذاشته، و عمر نیز او را در این ماجرا کمک کرد. پس چگونه ممکن است عبّاس و علی علیه السلام بعد از وفات ابو بکر بازگشته باشند و برای موضوعی که تمام شده و امیدی به دست یابی آن نیست، تلاش کنند؟!

مگر آن که بگوییم: علی علیه السلام و عبّاس گمان کرده اند که شاید عمر حکم ابو بکر را در این ماجرا نقض کند که این نیز بعید است، زیرا علی علیه السلام و عبّاس در ماجرای گرفتن فدک، عمر را به همدستی با ابو بکر متّهم می کردند.

مگر نمی بینید که عمر می گوید: «من و ابو بکر را به ظلم و خیانت متّهم کردید»، بنا بر این چطور ممکن است که آن دو گمان کرده باشند که شاید عمر حکم ابو بکر را نقض کند و ارث آن دو را بدهد؟! (۱).

محور پنجم: مطالبه میراث توسّط همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله

طبق نقل هایی، ثابت شده است که همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله عثمان را نزد ابو بکر فرستادند و ارث خودشان از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را مطالبه کردند. این ماجرا را عدّه ای از بزرگان با سندهایشان نقل کرده اند:

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۲۹ و ۲۳۰.

عبـد الرزّاق از معمر از زُهْری نقل می کند که عروه و عمره می گویند: همسـران پیامبر صـلی اللّه علیه و آله شخصـی را نزد ابو بکر فرستاده و ارثشان را درخواست کردند.

عایشه کسـی را نزد آنان فرسـتاد و گفت: چرا تقوای خـدا پیشه نمی کنیـد؟ مگر رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله نگفت که ما ارث نمی گذاریم و آن چه بر جای می گذاریم صدقه است؟!

راوی می گوید: همسران پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله با این سخن عایشه راضی شده و درخواست خود را رها کردند (۱).

ابن راهویه نیز این گونه نقل می کنـد: عبـد الرزّاق از معمر از زُهْری نقل می نماید که عروه و عمره می گویند: همسـران پیامبر صلی اللّه علیه و آله شخصی را نزد ابو بکر فرستاده و ارث خود را طلب نمودند... (۲).

این روایت را رافعی نیز آورده است. وی می گویـد که از عبـد الرزّاق از معمر از زُهْری نقل شده که عروه و عمره گفته اند:... (۳).

البتّه در این روایات نامی از شخص فرستاده شده نیامده است، ولی ابن شبه با سند خود از زُهْری از عروه از عایشه نقل می کند که

۱- ۱) المصنّف: ۵ / ۴۷۱ حدیث ۹۷۷۳.

۲- ۲) مسند ابن راهویه: ۲ / ۳۶۲.

۳- ۳) التدوین فی أخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

همسران پیامبر عثمان را فرستادند... (۱).

بلاذری (۲)، یاقوت حموی (۳) و برخی دیگر نیز این چنین نقـل کرده انـد، پس پنهان نگه داشـتن نام «عثمان» نکته ای ناپنهان دارد!

نکته دیگر این که در تمام این روایات واژه «فرسـتادند» آمده است. ولی بُخاری، مسـلم، احمد، نَسایی و عدّه ای دیگر با همین سند چنین نقل کرده اند: «آن ها قصد داشتند که عثمان را بفرستند» (۴)؛ و البتّه راز تغییر عبارت واضح و آشکار است.

نکته دیگر این که در تمـام این روایـات کسـی که مـانع شـده و آن هـا را از این مطـالبه منصـرف کرده «عایشه» است، بلکه در عبارت طبرانی آمده است که عایشه گفت: و من بودم که آن ها را از این درخواست منصرف کردم (۵).

و در روایت ابن شـبه آمده است که عایشه گفت: تصـمیم همسـران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در اثر گفته من پایان یافت (۶).

۱- ۱) تاریخ المدینه المنوره: ۱ / ۲۰۷.
۲- ۲) فتوح البلدان: ۱ / ۴۳.
۳- ۳) معجم البلدان: ۴ / ۲۷۲.
۴- ۴) صحیح بُخاری: ۸ / ۲۶۸ حدیث ۷، صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳، مسند احمد: ۶ / ۲۶۲، سنن نَسایی: ۴ / ۶۶ حدیث ۶۳۱۱.
۵- ۵) المعجم الاوسط: ۴ / ۲۷۰ و ۲۷۱.
۶- ۶) تاریخ المدینه المنوره: ۱ / ۲۰۵.

و در روایت رافعی آمده است: پس آنان به سخن او رضایت داده و تصمیم خود را رها کردند (۱).

این در حالی است که ما پیش تر مطلبی را از عایشه نقل کردیم که نشان می داد عایشه نیز مانند سایر همسران پیامبر از آن چه پدرش ابو بکر به پیامبر صلی اللّه علیه و آله نسبت داده بود، بی خبر بود؛ و این موضوع جای تأمّل دارد.

محور ششم: تکذیب گفتاری و رفتاری حدیث به وسیله ابو بکر

ما به نگارنده نامه قول داده ایم که «بی طرف باشیم» و از خودمان چیزی نگوییم، امّا ابو بکر خودش با گفتار و کردارش این حدیث را تکذیب نمود.

تکذیب رفتاری: تکذیب عملی او آن گونه بود که هنگامی که صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از ابو بکر پرسید:

أ فی کتاب اللّه أن ترثک ابنتک و لا أرث أبی؟!

آیا در کتاب خدا آمده است که دخترت از تو ارث می برد و من از پدرم ارث نمی برم؟

آن سان که پیش از این در روایت نور الدین حلبی نویسنده

۱- ۱) التدوین فی اخبار قزوین: ۴ / ۲۷.

کتاب سیره نقل کردیم ابو بکر در پاسخ، نامه فدک را برای آن بانو نوشت.

در همان زمان عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟ پاسخ داد: نوشته ای است برای فاطمه درباره ارث پدرش.

عمر گفت: به مسلمانان چه خواهی داد در حالی که می دانی عرب به ستیز با تو برخواهند خواست؟

آنگاه عمر نوشته را گرفت و پاره کرد (۱).

همچنین ابو بکر خود با احکامی که درباره اشیای بر جای مانده از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله صادر کرده، حدیث خود را تکذیب نموده است؛ از جمله آن ها عبارت است از: حکم ابو بکر - و همچنین عمر - در مورد مَرکب، شمشیر و عمامه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله.

احمد بن حنبل روایتی نقل کرده که با صراحت بیان می دارد که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله چیزهایی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته بود.

احمد می گوید: یحیی بن حَمّاد برای من نقل کرد که ابو عَوانه از اعمش از اسماعیل بن رجاء از عمیر مولی عبّاس نقل کرد که ابن عبّاس می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قبض روح شد و ابو بکر

۱- ۱) سیره حلبیه: ۳ / ۴۸۸.

جانشین وی گشت عبّاس با علی علیه السلام بر سر چیزهایی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از خود بر جا گذاشته بود اختلاف کرد.

ابو بکر گفت: هرچه را رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر جای گذاشته و اقدامی نسبت به آن نکرده من نیز هیچ اقدامی نمی کنم.

هنگامی که عمر جانشین وی شد علی علیه السلام و عبّاس اختلاف خود را نزد وی بردند.

عمر گفت: چیزی را که ابو بکر تغییر نداده، من نیز تغییر نمی دهم.

و هنگامی که عثمان جانشین او شد آنان اختلاف خود نزد وی بردند. عثمان سکوت کرد و سر خود را پایین افکند.

ابن عبّاس می گوید: من ترسیدم که عبّاس آن ها را بگیرد. از این رو با دست به پشت او زدم و گفتم: پدرجان! تو را سوگند می دهم که آن ها را به علی علیه السلام واگذاری. او نیز چنین کرد (۱).

در این حدیث به آن چه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام گذاشته بود، تصریح نکرده اند، امّا در دیگر روایات و گفتار علما به برخی از این اموال بر جای مانده تصریح شده است.

۱- ۱) مسند احمد: ۱ / ۱۳. این روایت پیشتر نقل گردید.

قاضـی عبد الجبّار معتزلی در یک حدیث قطعی آن چه را پیامبر صـلی اللّه علیه و آله برای امیر مؤمنان علیه السلام گذاشته این گونه نـام برده است: شمشـیر، مرکب، عمـامه و چیزهـایی دیگر. و در این زمینه سـخنی را از ابو علی جبّایی نقل کرده که سـیّد مرتضی رحمه اللّه نیز آن را پاسخ داده است (۱). و این گفت و گو را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است (۲).

همچنین قاضـی فقیه ابو یعلی ابن فَرّاء حنبلی (درگذشته ۴۵۸) – که در مـواردی مورد اعتمـاد ابن تیمیّه قرار گرفته – در مبحث صدقات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نوشته است:

صـدقات رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله معیّن است، زیرا از او گرفته شـده و مشـخص شـده است و آن هـا هشت مورد بوده است. سپس آن ها را می شمارد و می گوید: امّا اموالی که غیر از این هشت صدقه بوده اند، عبارتند از... .

او آن ها را نام می برد تا آن که می گوید: امّا خانه های همسـران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مدینه؛ آن حضرت به هر کدامشان همان خانه ای را که ساکن بودند بخشید و نیز آن را برایشان وصیت کرد.

۱- ۱) المغنی فی الامامه: ۲۰، ق ۱، ۳۳۱، و الشافی فی الامامه: ۴ / ۸۲.
۲- ۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۶۱.

پس اگر این بخشش از سوی پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عنوان تملیک بوده، از صدقات پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیرون است، و اگر این بخشش برای سکونت و برای مدارای با آن ها بوده از صدقات به شمار می آید. امروزه آن ها بخشی از مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله شده و گمان نمی کنم چیزی از آن ها بیرون از مسجد باشد.

وی در ادامه می نویسد: هُشام کلبی از عَوانه بن الحکم در مورد اسباب سفر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این گونه نقل کرده است: ابو بکر از اسباب سفر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، بیرق و کفش ایشان را به علی علیه السلام داد و گفت: غیر از این ها صدقه است.

اسود نیز نقل کرده است که عایشه می گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در حالی از دنیا رفت که زره خود را در عوض ۳۰ صاع جو نزد یک یهودی به امانت گذاشته بود.

اگر زرهش همان بوده باشد که به «بتراء» معروف است، نقل شده که این زره در روزی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد بر تنش بوده... و اما برده...، چوب دستی... و انگشتر ایشان... .

این مجموعه چیزهایی است که به عنوان صدقه و ما ترک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر جای ماند. و الله اعلم (۱).

۱- ۱) الاحکام السلطانیه: ۲۲۱ - ۲۲۶.

در شرح نهج البلاغه - به نقل از ابو بکر جوهری در کتاب سقیفه - آمده است:

وسایل نبرد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، مَرکب و کفش او به علی داده شد... (۱).

فضل بن روزبهان نیز به این روایت اعتراف کرده و منکر آن نشده، امّا سعی کرده است به اشکال وارد شده پاسخ دهد. البتّه سخن وی از ابن تیمیّه که اصل این خبر را منکر شده، به انصاف نزدیک تر است.

در این مورد ابن کثیر نیز در تاریخ خودش در بخش «آن چه از لباس، سلاح و مرکب از پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر جا مانده و در دوران حیاتش به وی اختصاص داشته است» سخن به میان آورده و از انگشتر، شمشیر، کفش، ظرف، سرمه دان، لباس، اسب ها و مرکب های پیامبر صلی اللّه علیه و آله نام برده است.

ولی ابن کثیر کلامش را بسیار مجمل بیان کرده و نخواسته است که هیچ سخنی در مورد وضعیّت آن ها پس از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله به میان آورد. با این حال وی از بیهقی نقل کرده که در روایات آمده است:

پیامبر صلی اللّه علیه و آله وفات کرد و از او استر سفید، سلاح، قطعه ای

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۴.

زمین، لباس و انگشتر بر جا ماند.

آری، البته گفته است: استر پیـامبر صـلی اللّه علیه و آله - که همـان شـهباء باشـد - سال ها پس از وی زنـده بود، تا این که در دوران حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی بود (۱).

تکذیب گفتاری: همان گونه که اشاره شد ابو بکر با گفتار خود حدیثی را که خودش به پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نسبت داده بود تکذیب کرد.

در روایتی آمده است که هنگامی که مرگ ابو بکر نزدیک شد گفت:

من برای هیچ چیز از دنیا اندوهگین نیستم جز برای سه کاری که انجام دادم، و ای کاش آن ها را ترک می کردم. و سه کاری که ترک کردم و ای کاش آن ها را انجام می دادم. و سه چیزی که ای کاش از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله می پرسـیدم. سپس ادامه داد:

دوست می داشتم که با خانه فاطمه کاری نداشتم و آن را نمی گشودم اگر چه با اعلام جنگ آن را بر من می بستند.

و دوست داشتم که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می پرسیدم که این

۱- ۱) البدایه و النهایه: ۶ / ۲.

امر (خلافت) از آنِ کیست تا هیچ کس بر سر آن نزاع نکند(!!) (۱).

بنا بر این کسی که در شایستگی خود برای امامت و جانشینی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله تردید دارد، چگونه به خود اجازه می دهد در کارها تصرّف کند، به ویژه در آن چه به میراث رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تعلّق دارد؟

این روایت در کتاب اموال نیز ذکر شده، امّا دست خوش تحریف قرار گرفته است، و به جای جمله: «ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم» چنین آمده است:

«ای کاش فلان کار و فلان کار را انجام نمی دادم». البتّه محقّق کتاب متوجّه تحریف شده و در پاورقی این موضوع را تذکّر داده است.

محور هفتم: تکذیب عملی عمر بن عبد العزیز و دیگران

هفتمین محور مورد بررسی درباره این حدیث، تکذیب عملی برخی زمامداران است. عمر بن عبد العزیز با باز گرداندن فدک به فرزندان زهرا علیها السلام و به همان صورت اولش، به طور عملی این حدیث را دروغ شمرد؛ و البته ماجرای عمر بن عبد العزیز از قضایای

۱- ۱) تاریخ طبری: ۲ / ۳۵۳ و ۳۵۴، الامامه و السیاسه: ۱ / ۳۶ و ۳۷، الاموال تألیف ابی عبید: ۱۷۴ و ۱۷۵ حدیث های ۳۵۳ و ۳۵۴، العقد الفرید: ۳ / ۲۷۹ و ۲۸۰ و دیگر منابع.

ثابت شده تاریخ است. همچنین رفتار برخی دیگر از زمامداران که در کتاب های مفصّل نقل شده، گویای این مطلب است.

محور هشتم: تکذیب صریح حدیث توسّط حافظ ابن خراش

محور پایانی بحث و بررسی این حدیث، کاوش در راویان این حدیث است.

همان گونه که در محور چهارم گفتیم: برخی از حافظان بزرگ، راویان حدیث «إنّا معاشر الأنبیاء» را به دروغگویی متّهم کرده اند، و یکی از راویان آن، مالك بن اوس است.

فراتر این که حافظ ابن خراش که یکی از حافظان بزرگ از دانشمندان اهل تسنّن در قرن سوم است بر بطلان حدیث «إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث...» و بر متّهم بودن مالك بن اوس به دروغگویی به طور خاص، تصریح نموده است.

نگاهی به شرح حال حافظ ابن خراش

در این جا بهتر است که سخن حافظ ذهبی را در شرح حال حافظ عبد الرحمن بن یوسف بن خراش مرور کنیم. ذهبی در شرح حال این حافظ بزرگ می نویسد:

ابن خراش ابو محمّد عبد الرحمن بن یوسف بن سعید بن خراش

مَرْوَزی بغدادی، حافظ، فاضل و ناقد از فلان و فلان حدیث نقل کرده است. ابو سهل قَطّان، ابو العبّاس ابن عُقده، بکر بن محمّد صیرفی و برخی دیگر نیز از او حدیث نقل کرده اند.

بکر بن محمّد درباره او می گوید: از ابن خراش شنیدم که می گفت: برای اخذ حدیث و به دست آوردن آن (متحمل رنج ها شدم تا جایی که) پنج بار ادرار خود را نوشیده ام!

ابو نعیم در مورد ابن خراش می گوید: در قدرت حافظه، کسی را تواناتر از ابن خراش ندیدم.

ابن عَدی جرجانی نیز درباره او اظهار نظر کرده و می گوید:

او چیزهایی درباره تشیّع بیان کرده که امیدوارم تعمّدی بر دروغ نداشته باشد. از ابن عُقده شنیدم که می گفت: ابن خراش با ما چنان بود که وقتی چیزی درباره شیعه می نوشت، می گفت: این پیش من و تو بماند.

از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خراش دو جلد کتابی را که در عیوب و مثالب شیخین تألیف کرده بود، نزد تاجری که پیش ما بود بُرد تا به دو هزار درهم مکانی برای او بسازد، و هنگامی که تمام شد از دنیا رفت.

ابو زُرعه محمّد بن یوسف در مورد ابن خراش می گوید: عیوب و

مثالب شیخین را نقل کرده و رافضی بوده است.

ابن عَدی نیز درباره او اظهار نظر می کند و می گوید: از عبدان شنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقه» چگونه است؟

گفت: باطل است. مالك بن اوس به جعل این حدیث متّهم است.

ذهبی در ادامه خطاب به ابن خراش می نویسد:

از جاهلان رافضی که نه حدیث می فهمند و نه سیره(!!) عجیب نیست، امّا تو ای حافظ فاضل - که اگر راست گفته باشی در سفر برای اخذ حدیث ادرار نیز نوشیده ای - چه عذری در پیشگاه خدا داری؟ با این که به مسائل آگاه بوده ای؟ پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نباشد(!!)

آنگاه ذهبی در پایان شرح حال ابن خراش این گونه می نگارد:

ابن خراش در سال ۲۸۳ مُرد و به غیر رحمت خدا پیوست(!!) (۱).

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء نیز به نگارش شرح حال ابن خراش می پردازد و پس از بیان آن چه که نقل کردیم این گونه می نویسد:

این شخص لغزیده و خوار شده است. علم و آگاهی او موجب

۱- ۱) تذکره الحفاظ: ۲ / ۶۸۴ .

بدبختی، و تلاشش سبب گمراهی او گشته است. از سوء عاقبت به خدا پناه می بریم(!!) (۱).

وی در میزان الاعتدال نیز نامی از ابن خراش به میان آورده و این گونه می نگارد:

به خدا سوگند! این مرد شیخی است که لغزیده و تلاشش به گمراهی رفته است. او حافظ روزگار خود بوده، (برای اخذ علم و دانش) سفرهای بسیاری نموده و آگاهی و احاطه زیادی داشته است، و با این حال از دانش خود نفعی نبرده است... (۲).

دو نکته درباره حافظ ابن خراش

با توجّه به شرح حالی که از حافظ ابن خراش آوردیم، اکنون نظر نگارنده نامه، و همچنین خوانندگان را در مورد او به دو نکته جلب می نماییم:

نکته یکم: عدم اعتماد مصلحتی

حافظ خطیب بغدادی نیز به شرح حال ابن خراش می پردازد. وی پس از ذکر مشایخ و راویان در توصیف وی چنین می نویسد:

ص:۱۰۹

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۱۰ .

۲- ۲) میزان الاعتدال: ۲ / ۳۳۰.

ابن خراش از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به عراق، شام، مصر و خراسان رفته است. او به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است.

گفتنی است که خطیب بغدادی سخن ابن خراش را درباره حدیث «إنّا معاشر الأنبیاء» نقل نکرده است. فقط همان را که ذهبی از ابن عَدِی و او از عبدان روایت کرده نقل نموده است. البتّه همان روایت را نیز تحریف کرده و متن آن را تغییر داده و چنین نوشته است:

ابو سعد مالینی به ما خبر داد که عبد اللَّه بن عَدِی به او گفت: از عبدان شنیدم که او می گفت: تاجری دو هزار درهم به ابن خراش بخشید تا در بغداد مکانی بسازد و در آن جا حدیث بگوید. امّا ابن خراش از آن استفاده نکرد، هنگامی که تمام شد از دنیا رفت (۱).

این در حالی است که ابن جوزی هیچ یک از این دو سخن را نیاورده است. وی در شرح حال ابن خراش این گونه گفته است:

او از کسانی است که برای اخذ حدیث سفرهای زیادی را به شهرهای مختلف رفته، و به قدرت حافظه و شناخت حدیث وصف شده است. تنها عیبی که دارد این است که او به رافضی بودن

۱- ۱) تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۸۰.

متّهم است (۱).

جلال الدین سیوطی نیز به شرح حال ابن خراش پرداخته و سخن او را درباره آن حدیث نقل کرده است، ولی آن را تحریف نموده و نوشته است:

عبدان می گوید که به ابن خراش گفتم: حدیث «ما ترکناه صدقه» چگونه است؟

پاسخ داد: باطل است.

عبدان گوید: او احادیث مرسل را نقل می کرد و... (۲).

سیوطی این عبارت را که ابن خراش مالك بن اوس را متّهم به دروغگویی می نمود، حذف کرده است.

نکته دوم: اعتماد مصلحتی

دانشمندان اهل تسنّن به ابن خراش در موارد دیگر اعتماد کرده اند.

با وجود تمام این سخنان، این عالم و حافظ مورد بی اعتمادی علمای اهل تسنّن قرار نگرفته است، بلکه در موضوعات دیگر، نظرات

۱- ۱) المنتظم: ۷ / ۲۹۱.

۲- ۲) طبقات الحفاظ: ۳۰۱.

وی در احادیث و جرح و تعدیل راویان آن ها از درجه اعتبار ساقط نگردیده و همواره آراء و دیدگاه های او نقل شده و مورد توجّه قرار گرفته است.

برای اطمینان بیشتر می توانید به کتاب های آنان مانند: تهذیب التهذیب و هدی الساری - مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البُخاری - نوشته حافظ ابن حجر عسقلانی که متأخّر از ذهبی نیز می باشد، مراجعه کنید.

به راستی با این وصف آیا یک انسان منصف و محقق می تواند با این خطاب ذهبی نسبت به ابن خراش موافق باشد که گفت: «پس تو یک زندیق و دشمن حق هستی که خدا از تو راضی نگردد»؟!

ص:۱۱۲

بخش سوم : نگاه فاطمه زهرا علیها السلام به غاصبین فدک

روی برگرداندن زهرا سلام اللّه علیها از ابو بکر

تا این جا در بخش های گذشته نگارنده نامه را با دو موضوع مهم یعنی جزئیات مربوط به ماجرای فدك و احادیث ساختگی و تحلیل آن ها آشنا کردیم، و در ارائه این مطالب بی طرفی و انصاف را با نقل مدارك معتبر اهل سنّت همراه کردیم. اینك بخش دیگری از نامه را توضیح می دهیم که در مورد غضب فاطمه علیها السلام پس از غصب فدك است.

آری، ابو بکر با حدیث ساختگی، فدك را از فاطمه زهرا علیها السلام ، آن مطهّر و پاره تن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ربود. آن بانوی بزرگوار همواره تا آخرین لحظات حیات خود حق خویش را خواهان بود و سرانجام - همچنان که کمی پیش تر به نقل از کتاب بُخاری و مسلم بیان کردیم - در حالی از دنیا رفت که بر ابو بکر خشمناك بوده و از او روی

برمی گرداند. آن حضرت وصیّت نمود که شبانه دفن گردد و هیچ یک از آن گروه بر او نماز نگزارند.

البتّه این ماجرا نیز از مطالب مسلّم تاریخ اسلام است که برخی از راویان آن عبارتند از:

- بُخاری در باب فرض الخمس (۱)- مسلم در کتاب الجهاد و السیر (۲)- ابن سعد در الطبقات الکبری (۳)- ابو جعفر طَحاوی (۴)- محمّد بن جریر طبری (۵)- حاکم نیشابوری (۶)- ابو بکر بیهقی (۷)

ص:۱۱۶

۱- ۱) صحیح بُخاری: ۴ / ۱۷۷ و ۱۷۸ حدیث ۲.

۲- ۲) صحیح مسلم: ۵ / ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- ۳) الطبقات الکبری: ۱۰ / ۲۸.

۴- ۴) شرح معانی الآثار: ۲ / ۴ و ۳ / ۳۰۸.

۵- ۵) تاریخ طبری: ۲ / ۲۳۶.

۶- ۶) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۷۸ حدیث ۴۷۶۴.

۷- ۷) السنن الکبری: ۶ / ۳۰۰ و ۳۹۶.

- ابو نعیم اصفهانی (۱)- ابن عبد البر قُرْطُبی (۲)- محی الدین نَوَوی (۳)- ابو بکر هیثمی (۴)- ابن اثیر جَزَری (۵)- ابن حجر عسقلانی (۶)

حدیث ساختگی دیگر

ماجرای غصب فدک به طور مسلّم پیامدهای ویژه ای در پی داشت از آن رو برای آن گروه سخت بود که پاره تن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این گونه دنیا را ترک کند، و برایشان ناگوار بود که آن بانو به خاک سپرده شود و ابو بکر - که به گمانشان جانشین پدرش بود - و اصحابش حتّی نتوانند بر جنازه او حاضر شوند و بر او نماز بخوانند. از این رو، برخی

۱- ۱) حلیه الاولیاء: ۲ / ۴۳.

۲- ۲) الإستیعاب: ۴ / ۱۸۹۷.

۳- ۳) تهذیب الاسماء و اللغات: ۲ / ۳۵۳.

۴- ۴) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۱۱.

۵- ۵) أُسد الغابه: ۶ / ۲۲۶.

۶- ۶) الإصابه: ۸ / ۶۰.

از آنـان حـدیثی را از زبان فرزنـدان آن بانو ساختنـد تا حضور ابو بکر و نماز گزاردن او را بر آن بانوی بزرگوار و حتّی گفتن چهار تکبیر را از سوی او نشان دهد...(!!).

امّا از حسن اتّفاق شخصـیتیماننـد ابن حجر عسـقلانی بر بطلان این حدیث تصـریح نموده است. وی به هنگام بیان شـرح حال عبد اللَّه بن محمّد بن ربیعه بن قدامه قدامی مصیصی می نویسد:

وی یکی از ضـعفاء است، از مالـک احـادیث باطلی را نقل کرده، و از جمله آن ها این حـدیث است که از جعفر بن محمّـد از پدرش از جدّش آورده:

فاطمه شبانگاه از دنیا رفت. پس ابو بکر، عمر و عدّه بسیاری آمدند. ابو بکر به علی گفت: جلو بایست و نماز بخوان.

علی پاسـخ داد: بـه خـدا سوگنـد! چنیـن نمی کنـم و نمی تـوانم بر تـو مقـدّم شـوم تـو خلیفه رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله هستی(!!).

پس نماز جنازه به امامت ابو بکر برگزار شد و او چهار تکبیر گفت (۱).

۱- ۱) لسان المیزان: ۳ / ۳۳۴.

خشم فاطمه علیها السلام همان خشم خداوند است

با توجّه به آن چه بیان شد که فاطمه زهرا علیها السلام ، پاره تن پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ، همواره تا واپسین لحظه های زندگی خود خواهان حق خویش بود، و در حالی از دنیا رفت که بر ابو بکر خشمناک بود و از او روی برگرداند.

نگارنده نامه گفته است: زهرا زنی مانند دیگر زنان است... حال چه تفاوتی می کند اگر به سبب واگذار نشدن فدک به او، بر ابو بکر خشم گرفته باشد؟

در این جا برای روشن شدن ذهن ایشان جا دارد که به این حدیثِ صحیح توجّه کنیم:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله - آن گونه که تمام دانشمندان مسلمان روایت نموده اند - فرموده بود:

یا فاطمه! انّ اللّه تعالی یغضب لغضبک و یرضی لرضاک... .

ای فاطمه! خداوند به غضب تو غضبناک و به خوشنودی تو خوشنود می گردد... .

و بسیاری از بزرگان اهل تسنّن این حدیث را نقل کرده اند، برخی از راویانِ بزرگ این حدیث عبارتند از:

- حافظ ابو موسی ابن مثنّی بصری (۲۵۲) (۱).

- حافظ ابو بکر ابن ابی عاصم (۲۸۷) (۲).

- حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷) (۳).

- حافظ ابو القاسم طبرانی (۳۶۰) در (۴).

- حافظ حاکم نیشابوری (۴۰۵) (۵).

- حافظ ابو سعد خرکوشی (۴۰۶) (۶).

- حافظ ابو نعیم اصفهانی (۴۳۰) (۷).

- حافظ ابو الحسن ابن اثیر (۶۳۰) (۸).

- حافظ محبّ الدین ابن نجّار بغدادی (۶۴۳) (۹).

۱- ۱) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳ .

۲- ۲) الإصابه: ۸ / ۵۷ ، شرح المواهب الدنیّه: ۴ / ۳۳۰.

۳- ۳) کنز العمّال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

۴- ۴) معجم الکبیر: ۱ / ۱۰۸ حدیث ۱۸۲ و ۲۲ / ۴۰۱ حدیث ۱۰۰۱.

۵- ۵) مستدرک حاکم: ۳ / ۱۶۷ حدیث ۴۷۳۰.

۶- ۶) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳ .

۷- ۷) فضائل الخلفای ابی نُعیم: ۱۲۴ و ۱۲۵ حدیث ۱۴۰، کنز العمّال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸.

۸- ۸) اسد الغابه: ۶ / ۲۲۴.

۹- ۹) کنز العمّال: ۱۳ / ۶۷۴ حدیث ۳۷۷۲۵.

- حافظ ابو المظفّر سبط ابن جوزی (۶۵۴) (۱).

- حافظ محبّ الدین طبری (۶۹۴) (۲).

- حافظ ابو حَجّاج مزّی (۷۴۲) (۳).

- حافظ ابن حجر عسقلانی (۸۵۲) (۴).

- حافظ ابن حجر مکّی (۹۵۴) (۵).

- حافظ علی متّقی هندی (۹۷۵) (۶).

- حافظ ابو عبد اللّه زرقانی مالکی (۱۱۲۲) (۷).

ص:۱۲۱

۱- ۱) تذکره خواص الاُمّه: ۲۷۹.

۲- ۲) ذخائر العقبی: ۸۲ و ۸۳ .

۳- ۳) تهذیب الکمال: ۲۲ / ۳۷۹.

۴- ۴) الإصابه: ۸ / ۵۶ ، تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۴۴۲.

۵- ۵) الصواعق المحرقه: ۱۰۵.

۶- ۶) کنز العمّال: ۱۲ / ۱۱۱ حدیث ۳۴۲۳۸ و ۱۳ / ۶۷۴ حدیث ۳۷۷۲۵.

۷- ۷) شرح مواهب الدنیّه: ۴ / ۳۰۳۰.

بخش چهارم : بررسی سه مورد مهم

اشاره

مطالبی در مورد فدک بررسی و حق مطلب آشکار شد امّا از اشکالات و پرسش های نگارنده نامه سه مورد بی پاسخ باقی مانده است که در این بخش به آن ها می پردازیم.

شیعه از زمین به زنان ارث نمی دهد

نگارنده در فراز دیگری از نامه خویش می نویسد:

شگفت تر از همه این ها نکته ای است که بر بسیاری پنهان مانده و آن نکته چنین است:

در مذهب شیعه امامیّه زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند. بنا بر این چگونه شیعیان امامی ارث بری فاطمه رضوان اللّه علیها را از فدک روا می دانند در حالی که آنان طبق مذهبشان به زنان از زمین ارث نمی دهند؟

کلینی در کتاب کافی بخش جداگانه ای با این عنوان باز کرده است:

ص:۱۲۵

«زنان از زمین هیچ ارثی نمی برند». وی در آن بخش روایت می کند که ابو جعفر (امام باقر سلام اللّه علیه) فرمود: «زنان از زمین و ملک هیچ ارثی نمی برند» (۱).

همچنین طوسی در تهذیب (۲) و مجلسی در بحار الانوار (۳) از میسر... و از محمّد بن مسلم... و از عبد الملک بن اعین از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق سلام اللّه علیهما) این گونه نقل کرده اند که برای زنان هیچ سهمی از خانه ها و زمین نیست.

توضیح اشتباه

در پاسخ به این فراز از نامه می گوییم: شگفتا از بی توجّهیِ این محقق و پژوهشگرِ حقیقت - اگر نگوییم تظاهر به نادانی - زیرا در مذهب شیعه امامیه زن فقط از همسرش از زمین و ملک ارث نمی برد، نه از طرف پدرش و دیگران. پس چگونه این محقّق و پژوهشگری که مدّعی است «باید آزاداندیش و بی طرف باشیم» چنین نسبتی را بر مذهب شیعه امامیّه روا می دارد که آنان قائل به آن نیستند؟

آری، شیعیان زن را از زمین و ملک، ارث می دهند، مگر آن که

۱- ۱) کافی: ۷ / ۱۲۷ - ۱۳۰ حدیث های ۱ - ۱۱.

۲- ۲) تهذیب الاحکام: ۹ / ۲۹۸ و ۲۹۹ حدیث های ۲۶ - ۳۱.

۳- ۳) بحار الانوار: ۱۰۴ / ۳۵۱ و ۳۵۲ حدیث های ۴، ۶ و ۷.

شخص فوت شده شوهرش باشد، و کتاب های فقه و حدیث شیعیان - که نزد همگان یافت می شود - شاهد این سخن است.

موضوعی که در کتاب کافی و دیگر کتاب ها نیز آمده از همین موارد است، زیرا موضوع ارث نبردن زنان، پس از این عنوان مطرح شده است که: «مردی که بمیرد و بازمانده ای جز همسرش نداشته باشد». همچنین در ذیل عنوان «زنان از زمین هیچ ارث نمی برند» یازده روایت آمده است که متن روایت دوم آن چنین است.

زراره گوید: ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) فرمود:

إنّ المرأه لا ترث ممّا ترک زوجها من القری.

به زن از آن چه از شوهرش بر جا مانده از زمین ها(ی آباد شده) ارث داده نمی شود.

متن روایت سوم نیز این گونه است: زراره، بُکِیر، فضیل و محمّد بن مسلم می گویند که ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السلام - که برخی از ابی عبد اللّه علیه السلام و بعضی از یکی از آن دو روایت کرده اند - فرمود:

إنَّ المرأه لا ترث من ترکه زوجها من تربه دار أو أرض.

زن از آن چه شوهرش بر جا گذاشته، از زمین منزل و از زمین ارث داده نمی شود (۱).

۱- ۱) ر.ک کافی: ۷ / ۱۲۶ - ۱۳۰.

بررسی حدیث «إنّ الأنبیاء لم یُورّثوا دیناراً و لا درهماً»

اشاره

یکی دیگر از مواردی که نگارنده نامه اشاره کرده است حدیث:

«إنّ الأنبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً» است. وی می نویسد:

«کلینی در کافی از ابی عبد اللَّه علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

و إنّ العلماء ورثه الأنبیاء، إنّ الأنبیاء لم یورّثوا دیناراً و لا درهماً و لکن ورّثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافر.

همانا علما از پیامبران ارث می برند؛ به راستی که پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند، بلکه علم به ارث گذاشته اند.

پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است (۱).

وی ادامه می دهد که مجلسی در مرآه العقول (۲) از کلینی نقل می کند و می گوید:

این حدیث دو سند دارد که سند نخست آن مجهول و دومین سند آن حسن یا موثّق است که از صحیح کمتر نمی باشند.

به این ترتیب، این حدیث در یکی از سندهایش موثّق است

۱- ۱) کافی: ۱ / ۳۴ حدیث ۱، باب ثواب العالم و المتعلّم.

۲- ۲) مرآه العقول: ۱ / ۱۱۱ حدیث ۱.

و می توان به آن احتجاج کرد. پس چرا علمای شیعه علی رغم شهرت این حدیث از آن چشم پوشی می کنند؟

و شگفت تر آن که این حدیث در نزد شیعه به حدّی از صحّت رسیده که خمینی در کتاب خود حکومت اسلامی برای جواز ولایت فقیه بدان استناد کرده است.

پس چرا به حدیثی که انتساب آن به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله صحیح است توجّه نمی شود با آن که ما اتّفاق نظر داریم که با وجود نص، اجتهاد جایی ندارد؟

و چرا از این حدیث در بحث ولایت فقیه بهره گرفته می شود، امّا در مسئله فدک واگذاشته می شود؟

پس آیا در این قضیّه خوش آمدن دل (مزاج) قضاوت نمی کند؟».

پاسخ به اشکال

ما در پاسخ این پرسش می گوییم:

ما به این حدیث عمل می نماییم و با بودن نص، اجتهاد نمی کنیم و در قضیّه فدک آن را وا نمی گذاریم، ولی نگارنده نامه به معنای روایت نرسیده و به کلمات علمای شیعه درباره آن توجّه نکرده است.

وی گمان کرده که معنای این حدیث مضمون همان حدیثی است

که به پیامبر صلی اللّه علیه و آله نسبت داده اند: «إنّا معاشر الأنبیاء لا نورث».

البتّه این جا یک خطای بزرگ است؛ چرا که در روایت کلینی رحمه اللّه آمده است: «لم یورّثوا» ؛ «به ارث نگذاشتند»، در حالی که در روایتی که آنان نقل کرده اند آمده است: «لا نورث» ؛ «ارث نمی گذاریم».

چقدر بین این دو عبارت تفاوت وجود دارد؟

این روایت - با توجّه به ظاهر عبارت «لم یورّثوا» ؛ «به ارث نگذاشتند» - خود دلیلی است بر این که فدک هدیه و بخششی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به پاره تنش فاطمه زهرا علیها السلام بوده است، و این دلیلی است بر این که فدک در زمان حیات پیامبر صلی اللّه علیه و آله از ملکیّت ایشان خارج شده بود. به این ترتیب، این روایت با روایاتی که اهل تسنّن در ذیل آیه شریفه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (۱) نقل کرده اند، یکدیگر را تصدیق می کنند.

با این حال آن گونه که در روایات و کلمات علمای هر دو طایفه آمده است، پیامبر ما صلی اللّه علیه و آله چیزهایی مثل شمشیر، عمامه و... را از خود بر جای گذاشته و دیگران آن ها را از او به ارث برده اند و این موضوع نیز از جمله دلایل بطلان سخنی است که به آن حضرت

۱- ۱) سوره اسراء: آیه ۲۶.

نسبت داده اند... .

احمد بن حنبل با سند صحیح این گونه نقل می کند که ابن عبّاس می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و ابو بکر جانشین وی شد، عبّاس و علی علیه السلام درباره آن چه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از خود به جا گذاشته بود اختلاف پیدا کردند و... (۱).

چنان که ملاحظه می کنید در این نقل تصریح شده است که آن حضرت چیزهایی از خود به جا گذاشته بود، گرچه ما درباره اختلافات مطرح شده بین امیر مؤمنان علی علیه السلام و عبّاس و روایات و نظریه هایی از این دست - که کمی پیش تر نیز نقل کردیم - تردید داریم.

به این ترتیب معنای روایت شیخ کلینی رحمه اللّه - به ویژه به قرینه عبارت نخست که فرمود: «إنّ العلماء ورثه الأنبیاء» ؛ «همانا علما وارثان پیامبرانند» و عبارت پایانی آن که فرمود: «فمن أخذ منه أخذ بحظٍّ وافرٍ» ؛ «پس هر کس که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است» - چنین می شود:

پیامبران نیامده اند که مال جمع کنند و دینار و درهم ذخیره نمایند و آن ها را پس از خود برای وارثان خویش بگذارند، بلکه آنان با دانش و

۱- ۱) مسند احمد: ۱ / ۱۳.

حکمت به سوی امّت هایشان آمده اند، و همواره همّتشان تزکیه جان ها و تعلیم دانش بوده است «پس کسی که از آن برگیرد سهم فراوانی برده است».

البتّه این منافاتی ندارد با این که پیامبران چیزهایی را که همچون دیگر مردمان در زندگی دنیایی خویش حتّی در واپسین لحظات آن بدان ها نیاز داشته اند، مانند شمشیر، مرکب و موارد دیگر بر جا گذاشته باشند و پس از آن ها وارثان شرعیشان آن ها را به ارث برده باشند.

به این ترتیب هویداست که استناد نگارنده نامه به این روایت، برای دفاع از ابو بکر در ماجرای فدک، هیچ ثمری ندارد، بلکه - چنان که پنهان نیست - زیان این روایت برای آن چه او قصد نموده بیشتر است.

چه بسا این روایت و مانند آن اشاره ای باشد به این که بایستی اصحاب و یاران پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز در علم، اخلاق و کردار همچون پیامبران باشند تا عالمانی در امّت باشند که نقش ایشان را پس از آن حضرت در تزکیه امّت و تعلّم کتاب و سنّت ایفا کنند، نه آن که صحابه پیامبر بودن را فرصتی برای دستیابی به اهداف دنیایی خویش قرار دهند.

همچنین این روایت اشاره دارد به احوال ناپسند برخی از بزرگان صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله که بر خلاف سیره نبوی و آموزه های اسلام،

ص:۱۳۲

اموال بسیار و هزاران قطعه طلاـ و نقره از خود به ارث گذاردنـد. آن چنان که در شـرح حال کسانی همچون طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف و امثال ایشان سخنان تأسّف باری آمده است.

حافظ ذهبی می نویسد: ابن سعد به سند خود این گونه نقل می کند:

هنگامی که طلحه کشـته شد یک میلیون و دویست هزار درهم نزد خزانه دارش بود و درختان و املاکش به سـی میلیون درهم قیمت گذاری شد.

آنگاه ذهبی می نویسد:

عجیب تر از این نقل، سـخنی است که ابن جوزی در ذیل حدیثی درباره او آورده که طلحه سیصد بار شتر طلا از خود به ارث گذاشت (۱).

همچنین ذهبی می افزاید:

ابن قُتَیْبه گفته است که محمّـد بن عتبه از ابو اسامه، از هُشام از پدرش روایت نموده که زبیر پنجاه میلیون درهم املاک و پنجاه میلیون درهم أعیان از خود به ارث گذاشت.

و نیز ابن عُیَیْنَه از هُشام از پدرش نقل نموده که اموال زبیر به

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۳۹ و ۴۰.

چهل میلیون درهم تقسیم شد (۱).

احمد بن حنبل نیز با سندی که راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند از شقیق چنین نقل می کند:

روزی عبد الرحمن نزد امّ سَلَمه رفت و گفت: ای مادر مؤمنان! من می ترسم که از دنیا بروم در حالی که اموالم از اکثر قریش بیشتر است، زمینی برای خود خریده ام به چهل هزار دینار.

امّ سَلَمه گفت: فرزندم! انفاق کن که من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

إنّ من أصحابی من لن یرانی بعد أن افارقه (۲).

از میان اصحاب من کسانی هستند که بعد از آن که از آنان جدا شوم هرگز مرا نخواهند دید.

آری، اینان همان کسانی هستند که هرگز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را نخواهند دید، و هرگز در جهان آخرت با او نخواهند بود، بلکه از کنار حوض کوثر رانده می شوند آن سان که چهارپایان رانده می شوند...؛ آن گونه که در حدیث صحیح نزد عموم مسلمین آمده است.

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۶۵ .

۲- ۲) مسند احمد: ۶ / ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۷.

این در حالی است که اینان در آغاز، از شمار فقیرانی بودند که هیچ چیزی نداشتند. به عنوان نمونه می توانید وضعیّت زبیر را ببینید.

همسرش اسماء دختر ابا بکر - آن گونه که در روایت بُخاری و مسلم آمده است - می گوید:

هنگامی که زبیر مرا به همسری خود گرفت، هیچ چیز - جز اسبش - نداشت، من آن را نگه داری می کردم و علوفه می دادم...؛ تا این که ابو بکر خدمتکاری برایم فرستاد و رسیدگی اسب از دوشم برداشته شد، گویا مرا آزاد نمود (۱).

امّا آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که خود را از دنیا فارغ کرده بودند و هیچ سیم و زری از خود به ارث نگذاردند، تنها آنان پس از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله شایستگی پیش گامی و الگو بودن برای امّت را داشتند و اینان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شیعیان او مانند ابو ذر، سلمان، مقداد، عمّار و امثال آن ها هستند.

شیعه و سنّی نقل کرده اند که امام حسن علیه السلام فردای خاکسپاری پدرش حضرت امیر علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود:

لقد فارقکم بالأمس رجل ما سبقه الأوّلون بعلم و لا یدرکه الآخرون.

۱- ۱) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۲۹۰.

كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله يعطيه الرايه فلا ينصرف حتّى يفتح له، ما ترك بيضاء و لا صفراء، إلّا سبعمائه درهم فضل من عطائه كان يرصدها لخادم لأهله (۱).

ديروز مردی شما را ترک کرد که گذشتگان در علم و دانش بر او پیشی نگرفتند و آیندگان او را درک نمی کنند.

آنگاه که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرچم خویش را به او می داد، او باز نمی گشت تا آن که فاتح و پیروز گردد. او هیچ زر و سیمی از خود بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم که از فزونی حقوق خود (از بیت المال) پس انداز کرده بود تا برای خانواده اش خدمتکاری خریداری کند.

چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

سومین نکته ای که باید بررسی شود این پرسش است که چرا علی علیه السلام در دوران حکومتش فدک را پس نگرفت؟

در پاسخ می گوییم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به سهل بن حنیف نوشته فرموده اند:

ص:۱۳۶

---

۱ – ۱) سنن نَسایی: ۵ / ۱۱۲ حدیث ۸۴۱۸ ، معجم الکبیر ۳ / ۸۰ حدیث های ۲۷۲۲ – ۲۷۲۵، حلیه الأولیاء: ۱ / ۶۵ و دیگر منابع.

بلی، کانت فی أیدینا فدک من کلّ ما أظلّته السماء، فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین، و نعم الحکم اللّه، و ما أصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانّها فی غدٍ جدث... (۱).

آری، از تمام آن چه آسمان بر آن سایه افکنده بود تنها فدک در دست ما بود. پس عدّه ای به همان نیز حرص ورزیدند و عدّه ای دیگر سخاوتمندانه از آن گذشتند. البتّه خداوند بهترین حکم کننده است. من با فدک و غیر آن چه کاری دارم که جایگاه فردای هر کس قبر است... .

همچنین محمّد بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه اللّه با سند خود روایت نموده که ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که حکومت بر مردم را در دست داشت فدک را باز پس نگرفت؟ برای چه آن را رها کرد؟

آن حضرت فرمود:

لأنّ الظالم و المظلوم کانا قدما علی اللّه عزّ و جل و أثاب اللّه المظلوم و عاقب الظالم، فکره أن یسترجع شیئاً قد عاقب اللّه

۱- ۱) نهج البلاغه: ۴۱۷.

علیه غاصبه و أثاب علیه المغصوب (۱).

زیرا ظالم و مظلوم هر دو در پیشگاه خداوند عزّ و جل قرار گرفتند و خداوند به مظلوم پاداش داد و ظالم را عقاب نمود. او خوش نداشت چیزی را باز ستاند که خداوند غاصبش را به سبب آن کیفر کرد و آن را که حقّش غصب شده جزا داد.

راز مطالبه فدک در دو عبارت

با توجّه به پژوهشی که در مورد مسئله فدك انجام یافت باید گفت: حقیقت امر این است که قضیّه غصب فدك تنها غصب یك باغ و مِلك نبود، بلکه هدف چیز دیگری بود.

به همین جهت وقتی حکمران عبّاسی از امام کاظم علیه السلام می خواهد که محدوده فدك را مشخص کنند، امام علیه السلام می فرمایند:

أمّا الحدّ الأوّل: فعریش مصر، و الثانی: دومه الجندل، و الثالث: أُحد، و الرابع: سیف البحر (۲).

حد نخست آن صحرای مصر و حدّ دیگرش دومه الجندل، حدّ سوم آن کوه احد و حدّ چهارم آن کرانه دریا است.

۱- ۱) علل الشرایع: ۱ / ۱۸۵ حدیث ۱.

۲- ۲) بحار الانوار: ۴۸ / ۱۴۴.

امام کاظم علیه السلام از راز مطالبه فدک این گونه پرده برمی دارند، و می توان آن را در دو عبارت خلاصه کرد:

۱ – اعلام حق امیر مؤمنان علی علیه السلام بر امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و این که قریش به آن حضرت خیانت کردند و انصار او را وانهادند.

۲ – اعلام ناشایستگی ابو بکر برای خلافت و امامت پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به سبب نداشتن شرطهای لازم آن و محقّق نشدن اجماع بر او. اگر محقّق شدن امامت را به غیر نص بپذیریم.

این همان راز طلب کردن فدک است، ولی منافقان و دورویان این نکته را نمی فهمند و یا خود را به نادانی می زنند، البته «خداوند بهترین حکم کننده است». آن سان که امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمودند (۱).

«إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون، و سیعلم الّذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون،

و العاقبه للمتّقین، و الحمد للّه ربّ العالمین».

ص:۱۳۹

۱– ۱) ر.ک صفحه ۱۳۷ از همین کتاب.

کتاب نامه

حرف «الف»

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

۳. الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان.

۴. الاحکام السلطانیه: قاضی ابو یعلی، دار الکتب علمیّه، بیروت، سال ۱۴۰۳.

۵. الإحکام فی اصول الأحکام: علی بن محمّد آمدی، دار الکتاب عربی، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.

۶. الإستیعاب: ابن عبد البرّ، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۷. أُسد الغابه: ابن الاثیر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.

۸. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۹. الإمامه و السیاسه: ابن قتیبه، مؤسسه نشر و پخش حلبی و شرکای او.

۱۰. الأموال : ابو عبید قاسم بن سلام، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵.

۱۱. انسان العیون: (السیره الحلبیه) حلبی، دار المعرفه، بیروت، سال ۱۴۰۰ و مکتبه تجاری کبری، قاهره، مصر، سال ۱۳۸۲.

حرف «ب»

۱۲. البدایه و النهایه: ابن کثیر، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، لبنان.

حرف «ت»

۱۳. تاریخ الخلفاء: سیوطی، منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۱۴. تاریخ الطبری: محمّد بن جریر طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۱۵. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

۱۶. تاریخ دمشق الکبیر: ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۲۱.

۱۷. التدوین فی اخبار قزوین: ابو القاسم عبد الکریم بن محمّد رافعی قزوینی، دار الکتب علمیّه، بیروت، سال ۱۴۰۸.

۱۸. تذکره الحفّاظ: ذهبی، دار احیاء التراث العربی بیروت، لبنان.

ص:۱۴۴

۱۹. التفسیر الکبیر: فخر رازی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۵ و دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.

۲۰. تفسیر قُرْطُبی: (الجامع لاحکام القرآن) محمّد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، افست از چاپ دوم.

۲۱. تهذیب الاحکام: شیخ الطائفه محمّد بن حسن طوسی، دار الکتب اسلامیه، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۴ ش.

۲۲. تهذیب الأسماء و اللغات: نَوَوی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «ج»

۲۳. جامع الأُصول: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

حرف «ح»

۲۴. حلیه الأولیاء: ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان،چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

حرف «خ»

۲۵. الخصائص: نَسایی، مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

ص:۱۴۵

حرف «د»

۲۶. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

حرف «ر»

۲۷. ربیع الابرار و نصوص الاخبار: ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری، از منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

حرف «س»

۲۸. السنن: ابن ماجه قزوینی، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۲۹. السنن: ابو داود، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

۳۰. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۳۱. سیر اعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳.

حرف «ش»

۳۲. الشافی فی الامامه: سید مرتضی، اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۰.

۳۳. شرح السنه: حسین بن مسعود بغوی، مکتب اسلامی، بیروت، سال ۱۴۰۳.

۳۴. شرح المختصر: ابن حاجب، مکتبه امیریه، مصر، چاپ اول، سال ۱۳۱۶.

۳۵. شرح المقاصد: تفتازانی، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۹.

۳۶. شرح المواقف: سیّد شریف جرجانی، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.

۳۷. شرح کرمانی بر صحیح بُخاری: دار احیاء التراث، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۱.

۳۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷.

حرف «ص»

۳۹. الصحیح: بُخاری، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، یمامه، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۴.

۴۰. الصحیح: (سنن تِرمذی)، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.

۴۱. الصحیح: مسلم النیشابوری، مؤسسه عز الدین، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۷.

۴۲. الصواعق المحرقه: ابن حجر هیتمی مکّی، مکتبه القاهره، قاهره، مصر.

حرف «ط»

۴۳. طبقات الحفّاظ: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۴۴. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.

حرف «ع»

۴۵. العقد الفرید: ابن عبد ربّه، دار الکتاب العربی بیروت، لبنان.

۴۶. عمده القاری فی شرح البُخاری: بدر الدین عینی، دار الفکر، بیروت، لبنان.

حرف «ف»

۴۷. فتح الباری فی شرح صحیح البُخاری: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۴۸ فتح القدیر: محمّد بن علی بن محمّد شوکانی، عالم الکتب.

۴۹. فواتح الرحموت: محب اللّه بن عبد الشکور، مطبوع در حاشیه المستصفی.

حرف «ک»

۵۰. الکافی: محمّد بن یعقوب کلینی، دار صعب، دار التعارف، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۰۱.

۵۱. کشف الأسرار فی شرح أُصول البزدوی: عبد العزیز بُخاری.

۵۲. کنز العمّال: متقی هندی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

حرف «ل»

۵۳. لسان المیزان: ابن حجر، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «م»

۵۴. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.

۵۵. المحصول فی علم الاصول: محمّد بن عمر بن حسین رازی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

۵۶. مراصد الاطلاع علی اسماء الأمکنه و البقاع: عبد المؤمن بن عبد الحق بغدادی، دار احیاء الکتب، چاپ اول، سال ۱۳۷۳.

۵۷. مرآه العقول: علامه محمّد باقر مجلسی، دار الکتب اسلامیه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴.

۵۸. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۵۹. المستصفی فی علم الاصول: محمّد غزالی، دار الکتب علمیّه، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۳.

۶۰. المسند: اسحاق بن راهویه.

۶۱. المسند: حافظ ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی، دار المأمون للتراث، دمشق.

۶۲. المسند: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.

ص: ۱۵۰

۶۳ مشکل الآثار: ابو جعفر طحاوی مصری حنفی، حیدرآباد، سال ۱۳۳۳.

۶۴. المصنّف: ابن ابی شیبه، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۶۵. المعجم الاوسط: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار الحرمین، سال ۱۴۱۵.

۶۶. معجم البلدان: یاقوت حموی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۶۷. المعجم الکبیر: سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، دار احیاء التراث، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴.

۶۸. المغنی فی الامامه: قاضی عبد الجبار بن احمد معتزلی.

۶۹. الملل و النحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۳۶۸.

۷۰. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم: ابن جوزی، دار الکتب علمیه، چاپ اول، سال ۱۴۱۳.

۷۱. میزان الإعتدال: ذهبی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

ص:۱۵۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹